

تنگ

شماره خرداد ۱۳۹۵



چرا احساس درماندگی می کنیم؟/نواراتمن

چگونه می توان مشکلی مانند اردوغان را حل کرد/جان هنای

Rahman

هر آنچه سخت است و استوار
دود می شود و به هوا می رود

تلنگر

شماره خرداد ماه ۱۳۹۵

صاحب امتیاز:

مرکز مطالعات لیبرالیسم

آدرس اینترنتی تلنگر:

<http://Taghato.net/Talangor>

در این شماره می خوانید:

* اقتصاد ایران در خردادماه: از جنجال فیش های حقوقی تا اعلام ورشکستگی صوری برای فرار از مالیات /صفحه ۴

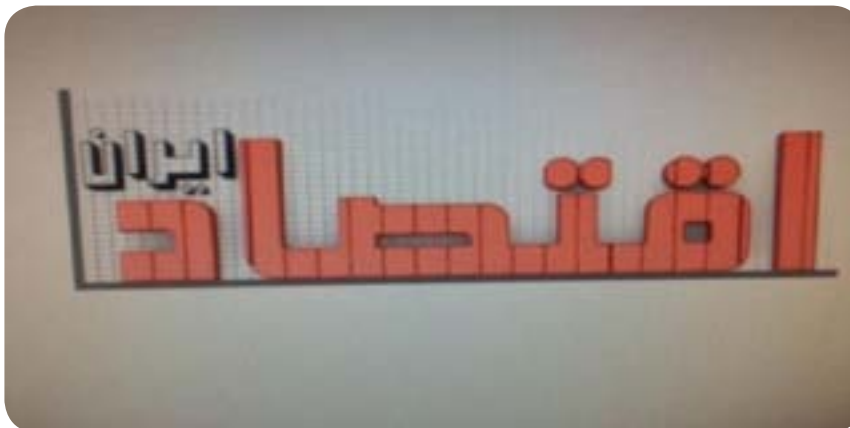
* سیاست نفت در جمهوری اسلامی: سهم نظامیان و دیوان سلاری دینی از درآمدهای نفتی /صفحه ۸

* فرایند اشتغال زایی در کشور متوقف شده است /صفحه ۱۰

* چرا احساس درماندگی می کنیم؟ /صفحه ۴۴

* اورلاندو، جو کاکس، و ایده های مرگ باری که دنیای ما را شکل می دهند /صفحه ۴۹

اقتصاد ایران در خردادماه: از جنجال فیش‌های حقوقی تا اعلام ورشکستگی صوری برای فرار از مالیات



اقتصاد ایران در آخرین ماه
از بهار امسال، همچنان با
اخبار و حاشیه‌های مربوط
به حقوق چندصد میلیونی
شماری از مدیران دولتی
دست به گریبان بود

یوحنا نجدی - سعید قاسمی نژاد

اعلام "ورشکستگی" صوری شماری از بنگاه‌های تجاری برای فرار از مالیات و خرید وقت، کاهش ۳۰ درصدی قدرت پس‌انداز مردم طی شش سال گذشته، اعلام بحران در نظام بانکی، و افزایش جمعیت ساکن در مناطق محروم از دیگر خبرهای مهم اقتصاد ایران در خردادماه گذشته است.

اعلام ورشکستگی کاذب و بحران در نظام بانکی

رییس "اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران" روز ۱۶ خردادماه گفت که «سیاست‌های اقتصادی دولت وضعیت اقتصاد را بهبود نداد است». محسن جلال‌پور با انتقاد از "عدم وجود سیاستی کاربردی برای توسعه اقتصادی ایران و خروج بنگاه‌ها از رکود" اظهار داشت: «سه سال از عمر دولت می‌گذرد اما امروز شرایط اقتصاد ایران خوب نیست و متأسفانه هر آنچه دولت انجام داده نتوانسته منجر به شکوفایی اقتصادی شود.

وی وضعیت شماری از بنگاه‌های تجاری را "وخیم" دانست و افزود که «برخی از آنها با درصد بسیار پایین از ظرفیت خود مشغول به کار هستند». از سوی دیگر، برخی گزارش‌ها از اعلام ورشکستگی صوری شماری از فعالان اقتصادی به منظور فرار از پرداخت بدهی و مالیات خبر می‌دهد. براساس گزارشی که روز ۹ خردادماه روی خروجی خبرگزاری "مهر" قرار گرفت، «بنگاه‌های اقتصادی یکی پس از دیگری اعلام ورشکستگی می‌کنند تا بدهی‌های خود را فریز کنند، مالیات ندهند و حداقل تازمانی که پرونده‌شان



در محاکم قضایی، منجر به اعلام رای نهایی نشود، خیال‌شان از بابت صعود جرایم و بدهی‌های‌شان به دولت، جمع باشد».

اسحاق جهانگیری، معاون اول حسن روحانی نیز ضمن تایید این موضوع گفت که اگرچه «زمانی در کشور اعلام ورشکستگی برای بنگاه‌های اقتصادی، ننگ و عار محسوب می‌شد» اما «متأسفانه امروز قبح این کار شکسته و به راهی برای فرار از پرداخت بدهی تبدیل شده است».

در همین ارتباط، پدram سلطانی، نایب‌رییس «اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران» نیز گفته که فعالان اقتصادی «با حساب‌سازی تلاش دارند تا بدهی‌های خود را به سیستم بانکی فریز کنند» و «به نادرست، اعلام ورشکستگی را راهی برای فریز مطالبات خود می‌دانند».

هم‌زمان با این اظهارات، «مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی» هم در گزارشی اعلام کرد که نظام بانکی ایران در «بحران» به سر می‌برد.

این گزارش تاکید کرده که «بیش از چهار هزار مؤسسه مالی «غیرمجاز» تنها به دلیل «وابستگی» به «نهادهای مختلف و غیر پاسخ‌گو به بانک مرکزی»، همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهند.

نویسندگان این گزارش افزوده‌اند که نقدینگی شش‌موسسه اعتباری «غیرمجاز» رقمی بالغ بر ۱۳۳ هزار میلیارد تومان یعنی حدود ۶ درصد از کل دارایی‌های سیستم بانکی مجاز و غیرمجاز برآورد می‌شود.

این مرکز با تاکید بر «بحرانی» بودن وضعیت نظام بانکی در ایران، دلیل عدم اعلام رسمی ورشکستگی شماری از بانک‌ها را «باز بودن گزینه استقراض از بانک مرکزی» عنوان کرده است.

فیش‌های جنجالی؛ ماجرا ادامه دارد

در خردادماه، انتشار گسترده تصاویر مربوط به فیش‌های حقوق چند دهه و حتی چند صد میلیونی شماری از مدیران

دولتی و برخی از مدیران بانک‌ها از جمله «بانک رفاه کارگران» و رییس «صندوق توسعه ملی» واکنش‌های فراوانی را به همراه داشت.

روزنامه تندروی «کیهان» روز ۱۹ خرداد در گزارشی با عنوان «مدیریت اشرافی سد راه اقتصاد مقاومتی، دغدغه معیشت مردم با حقوق ۲۳۴ میلیون تومانی» جزییات حقوق و مزایای دریافتی مدیرعامل یکی از بانک‌های وابسته به دولت را منتشر کرد.

این گزارش همچنین افزود که اسفندماه گذشته نیز «مبلغی بیش از نیم میلیارد تومان به حساب یک شخص خارج از سیستم بانک واریز می‌شود و این فرد ۳ روز بعد یعنی ۱۵ اسفندماه مبلغی را به حساب ۳ مدیر ارشد بانک مذکور از جمله مدیرعامل واریز و تقسیم می‌کند».

به دنبال بالا گرفتن این بحث‌ها، حسن روحانی، رییس جمهوری اسلامی روز ۲۳ خرداد در دستوری از معاون اول خود خواست تا همه موارد تخلف و هرگونه سوءاستفاده در خصوص حقوق و پاداش‌ها به مدیران را شناسایی نماید و ضمن بازگرداندن این مبالغ به «بیت‌المال»، «مدیران متخلف عزل شوند».

هم‌زمان، محمدباقر نوبخت، «سخنگوی دولت» با حضور در یک برنامه زنده‌ی تلویزیونی، از مردم بابت حقوق‌های نجومی برخی مدیران دولتی عذرخواهی کرد و گفت: «با اصلاح قانون، اجازه‌ی این‌گونه سوءاستفاده‌ها را در آینده نخواهیم داد».

به گفته وی، آنچه باعث شده تا دستگاه‌های اجرایی بتوانند چنین حقوق و پاداش‌های غیرمعارفی به مدیران بپردازند، «مجوزهای قانونی است که در قوانین مختلف به برخی از آنان داده شده است».

در همین حال، «وزیر دادگستری» دولت حسن روحانی نیز روز ۲۲ خردادماه اعلام کرد که «مبالغی از حقوق‌های چند دهه میلیونی مدیران بیمه مرکزی» به «بیت‌المال» بازگردانده شده است.

امین حسین رحیمی، رییس "دیوان محاسبات کشور" هم دیگر مقام مسوولی بود که از "دستور ویژه" علی لاریجانی، رییس "مجلس شورای اسلامی" به این دیوان برای بررسی فیش‌های حقوق چند صد میلیونی خبر داد.

با این حال، شماری از مقام‌های دولت حسن روحانی ادعا کرده‌اند که نوعی اراده‌ای سیاسی در انتشار این فیش‌های حقوقی وجود دارد.

از جمله، محمدباقر نوبخت روز ۲۵ خرداد از وجود "اتاق فکری" خبر داد که با "انگیزه‌های سیاسی" علیه دولت تشکیل شده و «هر شب تعیین می‌کند چه اتفاقی باید رخ دهد».

موضوع پرداخت این حقوق‌های کلان هم‌چنان یکی از داغ‌ترین بحث‌های سیاسی و اقتصادی به ویژه در فضای مجازی به شمار می‌رود به گونه‌ای که شماری از کاربران این شبکه‌ها با انتشار تصاویر حقوق‌های خود، نسبت به تفاوت درآمدی مدیران دولتی با سایر شهروندان اعتراض کرده‌اند.

افزایش فقر و جمعیت مناطق محروم

آمارهای ارائه شده از سوی مقام‌های دولتی در جمهوری اسلامی از افزایش محسوس فقر و حاشیه‌نشینی در کشور خبر می‌دهند. مسلم خانی، "مشاور معاون توسعه کارآفرینی و اشتغال وزارت کار" روز ۲۹ خردادماه گفت که «قدرت پس‌انداز جامعه از سال ۸۸ تاکنون ۳۰ درصد کاهش یافته» و این موضوع "یک هشدار بزرگ برای خانوارها" به شمار می‌رود.

روزنامه "شهروند" چاپ تهران نیز در شماره روز ۲۳ خردادماه خود در گزارشی به مناسبت روز جهانی "مقابله با کار کودکان" از افزایش شمار کودکان کار در ایران خبر داد و نوشت که در حال حاضر «دو میلیون کودک در ایران کارگری می‌کنند» و همچنین «۳۰ درصد کودکان کار را افرادی تشکیل می‌دهند که به مدرسه نمی‌روند».

به گزارش خبرگزاری "ایرنا"، محمدسعید ایزدی با استناد به نتایج مطالعه بر روی نزدیک به ۵۰۰ شهروند بزرگ گفت که طی یک دهه گذشته، «جمعیت مناطق محروم از یک ششم به یک چهارم جمعیت کل شهر افزایش یافته است».

افزایش بیکاری، نقدینگی و هزینه‌های زندگی

خبرگزاری "مهر" در آخرین روز بهار امسال در گزارشی نوشت که با وجود ادعای دولت مبنی بر ایجاد ۲/۱ میلیون شغل طی دو سال گذشته اما «گزارش جدید وزارت کار نشان می‌دهد در فاصله زمستان ۹۲ تا ۹۴ بر تعداد بیکاران مطلق کشور ۵۱۵ هزار نفر افزوده شده است».

بر پایه این گزارش، مقایسه وضعیت بازار کار در پایان سال گذشته نسبت به پایان سال ۹۳ و همچنین سال پیش از آن نشان می‌دهد که هم‌زمان با "بیشتر شدن تعداد متقاضیان کار کشور"، دولت «توفیق چندانی در ایجاد فرصت‌های جدید شغلی نداشته» و در واقع «نتوانسته به وعده بزرگ خود درباره حل معضل بیکاری جوانان عمل نماید».

این گزارش می‌افزاید که «با منفی شدن رشد اقتصادی بخش صنعت، ۲۲۷ هزار نفر در فاصله زمستان سال ۹۳ تا ۹۴، شغل خود را در این بخش از دست داده و بی‌کار شده‌اند».

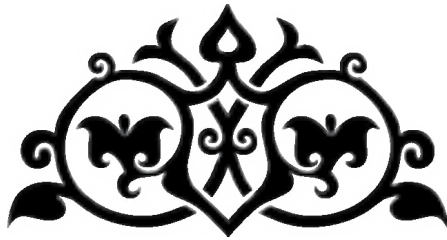
با این وجود، یک عضو "مجمع تشخیص مصلحت نظام" می‌گوید که جوانان ایرانی، "فرهنگ کار و تلاش" ندارند.

حجت‌الاسلام غلامرضا مصباحی مقدم شامگاه ۵ خردادماه در سخنانی در یک همایش گفت که دین اسلام، «دین راحت طلبی و بیکاری» نیست بلکه «متأسفانه فرهنگ کار و تلاش در میان جوانان کشور فراموش شده است».

در همین ارتباط، مدیرعامل "کارگزاری بانک کشاورزی" با تاکید بر اینکه «بورس وضعیت مناسبی ندارد» گفت که رشد بورس در زمستان سال گذشته، صرفاً یک رشد "روحی" و "روانی" بود.

عضو پیشین "مجلس شورای اسلامی" ادامه داد که «بر طبق آیات و روایات اگر انسان مقاوم باشد می‌تواند تا ۱۰ برابر ظرفیت خود قوی و غالب باشد».

از سوی دیگر، "قائم‌مقام بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران" روز چهارم خرداد اعلام کرد که «میزان نقدینگی با رشد ۳۰ درصدی در پایان سال ۱۳۹۴ نسبت به سال قبل از آن به حدود ۱۰۱۷ هزار میلیارد تومان افزایش یافته است».

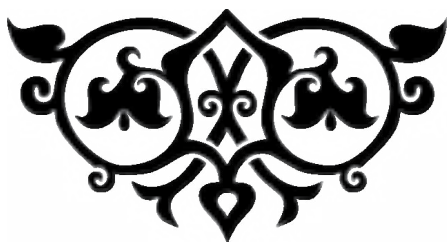


اکبر کمیجانی خاطر نشان کرد که نقدینگی در سال ۹۳ نیز نسبت به سال پیش از آن "بیش از ۲۲ درصد" افزایش پیدا کرده بود. شاخص کل بورس در آخرین روز خردادماه بعد از نوسان‌های پر دامنه در این ماه در ۷۲۶۱۵ واحدی قرار گرفت تا بورس تهران همچون دوماه دیگر بهار امسال، روزهای ناآرام و پرتلهایی را از سر گذاشته باشد

اکبر کمیجانی خاطر نشان کرد که نقدینگی در سال ۹۳ نیز نسبت به سال پیش از آن "بیش از ۲۲ درصد" افزایش پیدا کرده بود.

در همین حال، "نماینده کارگران در شورای عالی کار" روز ۷ خردادماه گفت که «با وجود اینکه در طول ۳ سال گذشته میزان افزایش‌ها بین ۱۴ تا ۲۴ درصد بوده» ولی افزایش دستمزد کارگران «مجموعاً حتی ۱۰ درصد افزایش پیدا نکرده است».

فرامرز توفیقی، با انتقاد از وضعیت زندگی کارگران تصریح کرد که «با وضعیت تورم در ۴ سال گذشته، از سال ۹۱ تا ۹۴ هزینه‌ها در سبد معیشت ۷۸ درصد بیشتر شده است» به گونه‌ای که «نیروی کار، توان گذران زندگی را ندارد حال پس‌انداز بماند».



نوسان کم‌دامنه ارز و ادامه رکود در بورس بهای دلار در خردادماه از ۳۴۳۰ تومان در ابتدای این ماه با اندکی افزایش به ۳۴۶۰ تومان در انتهای آن رسید و بهای یورو نیز از ۳۸۸۰ به ۳۹۳۰ تومان افزایش یافت.

قیمت سکه تمام‌بهار آزادی از یک میلیون و ۹۰ هزار تومان به یک میلیون و ۳۱ هزار تومان افزایش پیدا کرد و بهای نیم‌سکه بهار آزادی از ۵۲۵ هزار به ۵۱۹ هزار تومان کاهش یافت.

حسین خزلی خرازی در اظهاراتی صریح ادامه داد: «بازار سرمایه فعلی ما بچه‌بازی و یک بازار شوخی است که سهام‌داران اگر هر روز قیمت سهم‌شان بالا رفت، خوشحال هستند و اگر افت کرد، ناراحت».

شاخص کل بورس در آخرین روز خردادماه بعد از نوسان‌های پر دامنه در این ماه در ۷۲۶۱۵ واحدی قرار گرفت تا بورس تهران همچون دوماه دیگر بهار امسال، روزهای ناآرام و پرتلهایی را از سر گذاشته باشد.

سیاست نفت در جمهوری اسلامی: سهم نظامیان و دیوان‌سالاری دینی از درآمدهای نفتی



مجید محمدی

لشگرکشی نیروهای بسیجی به جلوی ساختمان وزارت نفت در بهمن‌ماه گذشته در اعتراض به برخی از قراردادهای نفتی و در پی آن جمع‌آوری سریع آنها از خیابان توسط نیروی انتظامی مرحله‌ای جدید از جنگ قدرت سیاسی در ایران است که مستقیماً به موضوع نفت کشیده شده است. هم‌زمان با این تحول رستم قاسمی فرماندهی سابق قرارگاه خاتم سپاه و وزیر سابق نفت از مشاورت معاون اول رییس دولت روحانی برکنار شد؛ احکام متهمان پرونده‌ی کرسنت صادر و کنفرانس نفتی جمهوری اسلامی در لندن و سمینار رونمایی از قراردادهای نفتی نیز لغو شد. سپاهیان که از قراردادهای جدید جمهوری اسلامی برای خرید هواپیما و قطعات خودرو از فرانسه و ایتالیا و قراردادهای نفتی تازه با اروپا سهمی برای خود نمی‌بینند نیروهای خود را مستقیماً به خیابان آوردند.

رگ حیاتی جمهوری اسلامی

درآمدهای نفتی مهم‌ترین درآمد ایران در چند دهه‌ی اخیر بوده است و طبعاً در رقابت بر سر قدرت، هر گروهی سهم خود را از آنها می‌خواهد. دولت در ایران اصولاً بدون درآمدهای نفتی قابل اداره نیست. چاه‌ها و لوله‌های نفت هستند که جمهوری اسلامی را در چهار دهه‌ی گذشته بر سر پا نگاه داشته‌اند. ایدئولوژی حکومت و نظام تمامیت‌خواه مبتنی بر آن نیز با نفت بر سر پاست. بدون درآمدهای نفتی نه اجرای شریعت در ایران ممکن می‌شد، نه بسط تروریسم اسلامی شیعه به سراسر دنیا و نه مداخله‌های نظامی در منطقه. بدون درآمدهای نفتی نه جریان اصلاح‌طلبی شکل می‌گرفت (تا سهمی از آن درآمدها را با تقرب به نظام به خود اختصاص دهد) و نه جریان اقتدارگرا که با دفاع از استبداد دینی سهم بیشتری از منابع کشور را از مجرای بیت



درآمدهای نفتی مهم‌ترین درآمد ایران در چند دهه‌ی اخیر بوده است و طبعاً در رقابت بر سر قدرت، هر گروهی سهم خود را از آنها می‌خواهد. دولت در ایران اصولاً بدون درآمدهای نفتی قابل اداره نیست



رهبری به خود اختصاص می‌دهد. این که ادعا می‌شود کشور را با درآمدهای غیر نفتی نیز اداره می‌کنند یا خواهند کرد یک لطیفه‌ی فریب‌آمیز است.

عمل بقا، عامل تنش

اما دستگاه رهبری، علی‌رغم قدرت و ثروت فزاینده‌ای که در چند دهه‌ی اخیر به خود اختصاص داده نمی‌تواند تنها عامل تعیین‌کننده و فصل‌الخطاب در توزیع درآمدهای نفتی باشد. در دوره‌هایی نوعی توافق اعلام‌ناشده بر سر چگونگی توزیع و تقسیم این درآمدها وجود دارد اما اوضاع، همیشه بر یک روال باقی نمی‌ماند بالاخص در دوره‌هایی که دولت یا جریان درآمدها (به دلیل بالا و پایین رفتن درآمدها یا تحریم‌ها) تغییر می‌یابد و در این حال، تنش‌ها بر سر توزیع آنها نیز بالا می‌گیرد. بدین ترتیب رگ حیات جمهوری اسلامی و گروه‌های درگیر در قدرت و عامل سر پا ماندن ایدئولوژی اسلام‌گرایی خود می‌تواند به عامل تنش تبدیل شود.

چگونگی توزیع درآمدها

درآمدهای نفتی میان پنج گروه تقسیم می‌شود:

۱) توده‌ی مردم: سهم توده‌ی مردم از طریق سوبسیدها به کالای اساسی مثل گندم و شکر و روغن سالانه حدود ۵ میلیارد دلار و از طریق یارانه‌ها حدود ۱۲ میلیارد دلار است. این حداقل سهمی است که مردم از این درآمدها دارند و حکومت هم به این حداقل تن در داده است.

۲) نهادهای نظامی و امنیتی (ماشین سرکوب): این نهادها از چهار مسیر به درآمدهای نفتی متصل می‌شوند: بودجه‌های رسمی که از طرف مجلس تصویب می‌شود، پیمانکاری‌های دولتی (طرح‌های بزرگ)، قاچاق انواع کالا که به طور غیر مستقیم ارزی را که به کشور می‌آید می‌مکد، و ارز تخصیصی به صنایع و خدمات کشور که بخشی از آن نصیب موسسات و شرکت‌های تحت نظر سپاه می‌شود. بودجه‌ی رسمی نهادهای نظامی که سهم سپاه چندین برابر

ارتش است حدود ۶ میلیارد دلار است اما منابع غیر رسمی سپاه دو تا سه برابر بودجه‌ی رسمی است.

تنها هزینه‌ای که امروز سپاه در لبنان و سوریه و عراق و یمن دارد سالانه به حدود ۶ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود (۴ میلیارد دلار در سوریه). از همین جهت آمارهای رسمی در مورد بودجه‌ی نظامی ایران مثل دیگر آمارهای کشور غیر قابل اتکا است و بر اساس آنها نمی‌توان در باب بودجه‌ی نظامی ایران در مقایسه با دیگر کشورها داوری کرد.

۳) دیوان‌سالاری دینی (ماشین توجیه و مشروعیت بخشی): دیوان‌سالاری دینی سهم خود از درآمدهای نفتی را از پنج مسیر دریافت می‌کند: بودجه‌هایی که مجلس به آن اختصاص می‌دهد (حدود یک میلیارد دلار)، بودجه‌هایی که از طریق منابع ارزی تخصیص یافته به شرکت‌های تحت نظر روحانیون بدان‌ها تخصیص می‌یابد، بودجه‌هایی که علی‌خامنه‌ای به نهادهای دینی اختصاص می‌دهد، سوبسیدهایی که دولت به نهادهای دینی اختصاص می‌دهد، و بودجه‌هایی که نهادهای عمومی (شهرداری‌ها) و نهادهای نظامی مثل سپاه به تاسیس مسجد یا توریسم دینی اختصاص می‌دهند. مجموعه‌ی این بودجه‌ها حدود ده میلیارد دلار تخمین زده می‌شود.

۴) مقامات جمهوری اسلامی: رقم فساد مقامات دولتی و حکومتی حدود ۳۴ میلیارد دلار تخمین زده شده است. (احمد توکلی، مهر ۲۷ آذر ۱۳۹۰) این رقم، البته با تغییر درآمدهای نفتی تغییر پیدا می‌کند. در سال‌هایی که درآمد نفتی کشور حدود ۱۰۰ میلیارد دلار بود، یک‌سوم آن صرف فساد می‌شد.

۵) دستگاه‌های تبلیغاتی (ماشین دروغ‌سازی و یاوه‌بافی): بودجه‌ی این دستگاه‌ها نیز در شرایط غیر تحریمی سالانه حدود دو میلیارد دلار است که یک میلیارد آن به سازمان صداوسیما اختصاص می‌یابد. سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، انواع ستادها و نهادهای تبلیغاتی نزدیک به بیت رهبری، و هزاران وب‌سایت و روزنامه و موسسه‌ی نشر، بخش دیگر این بودجه را مصرف می‌کنند.

سه قلمرو نزاع

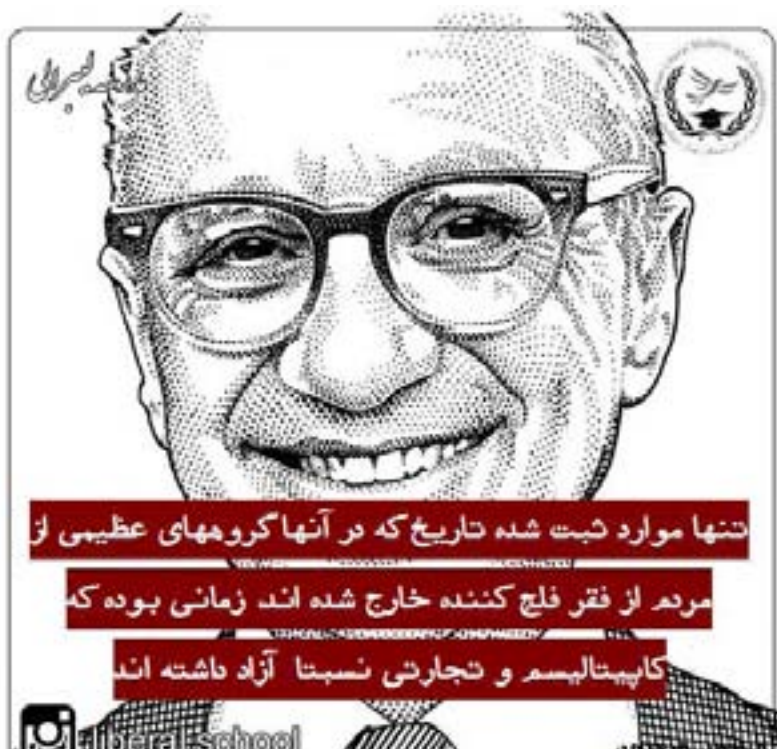
منتقد دولت هستند: "اگر از پذیرایی سرد آقای اولاند از جناب آقای روحانی در کاخ الیزه بگذریم، سفر رییس دولت یازدهم به فرانسه را باید یکی از مهم‌ترین سفرهای اقتصادی خارجی دولت‌ها طی دهه اخیر دانست، سفری که تنها یکی از قراردادهایش ارزشی معادل ۲۵ میلیارد دلار دارد، بیش از بودجه عمرانی که دولت طی سه سال در ایران به هزاران شرکت پیمانکار داخلی پرداخت می‌کند." (۱۳ بهمن ۱۳۹۴) یزرگ‌ترین این پیمانکارها نهادهای تحت نظر سپاه هستند.

۳) دیوانسالاری دینی و نهادهای نظامی در منابعی که از سوی بیت بدان‌ها اختصاص داده می‌شود درگیر نیستند اما هنگامی که موضوع به منابع عمومی در اختیار دولت می‌رسد این دو با هم درگیر می‌شوند. در دوران احمدی‌نژاد و در اوج درآمدهای نفتی، تنش میان بخشی از نهادهای نظامی و امنیتی نزدیک به دولت و بخشی از نهادهای دیوانسالاری دینی بالا گرفت تا حدی که مصباح، احمدی‌نژاد را منحرف خواند.

بدین ترتیب اکنون در سه قلمرو میان چهار گروه مذکور تنش بر سر درآمدهای نفتی وجود دارد:

۱) دولت روحانی می‌خواهد یارانه‌های توده‌ی مردم را قطع کند و سهم آن را به جیب مقامات دولتی بریزد. یارانه‌ها به کابوسی برای دولت تبدیل شده است چون قرار نبوده توده‌ی مردم چنین سهمی را داشته باشند. (درست و نادرست بودن اصل یارانه‌ها موضوعی دیگر است)

۲) میان دولت و سپاه بر سر چگونگی هزینه کردن درآمدهای نفتی تنش جدی وجود دارد. سپاه می‌خواهد همه‌ی پروژه‌های بزرگ از راه‌سازی تا کشتی‌سازی، و از صنایع نفت و پتروشیمی تا ارتباطات بدان اختصاص پیدا کند. در مقابل، دولت نیز دارای صدها شرکت بزرگ است که آنها می‌خواهند سهم بیشتری داشته باشند. رسانه‌های مدافع منافع نهادهای نظامی در این موضوع



فرایند اشتغال‌زایی در کشور متوقف شده است



حمید بابایی

این تنگنا عبارت است از شکاف قابل توجه بین نرخ اعتبارات بانکی و تورم که باعث افزایش هزینه‌های سرمایه‌گذاری شده به طوری که بازدهی حاصل از سرمایه‌گذاری، پاسخگوی هزینه‌های تأمین مالی آن نیست. در طول سال ۹۴ شورای پول و اعتبار تلاش‌های بی‌فرجامی را برای کاهش نرخ‌های بهره بانکی به انجام رساند که نهایتاً باعث شد تا نرخ‌ها به مقدار ناچیزی تنزل یابد و تفاوت بین هزینه تأمین مالی بنگاه‌ها و بازدهی سرمایه‌گذاری همچنان بالا بماند. در این باره دو سوال رامی توان مطرح کرد:

۱- با استمرار این وضعیت آیا بانک‌ها می‌توانند به طور مؤثر به تأمین مالی اقتصاد پردازند؟

۲- در چه صورت کاهش نرخ بهره بانکی تحقق پیدا خواهد کرد و در صورت تحقق این امر، چه رخدادی در اقتصاد به وقوع خواهد پیوست؟ قبل از پاسخ به این دو سوال لازم است توضیحاتی در مورد این تنگنای اعتباری داده شود. ه طور خلاصه آنچه که در حال حاضر نظام بانکی ایران گریبان‌گیر آن است از این قرار است: ناتوانی بانک‌ها در کاهش نرخ بهره به دلیل اشکالی است که در چرخش منابع بانک‌ها پیش آمده است. حجم بالایی از تسهیلات اعطایی در موعد مقرر به بانک برنگشته و به صورت مطالبات معوق در آمده است. مطالبات معوق نسبت به تسهیلات اعطایی در سال‌های گذشته روندی فزاینده داشته است. در سال ۱۳۸۰ نسبت مطالبات معوق بانک‌ها به کل تسهیلات برابر ۵ درصد بود در حالی که متوسط این نسبت در حال حاضر به بیش از ۵/۱۵ درصد رسیده است. از طرفی بانک‌ها به منظور بازپرداخت اصل و فرع سپرده‌های دریافتی و پوشش هزینه‌های خود به طرق مختلف سعی در جذب سپرده‌های جدید می‌کنند و بدین منظور سود



کاهش تورم نقطه‌به‌نقطه که از نیمه دوم سال ۹۲ شروع شد باعث پدیدار شدن تنگنای اعتباری در شبکه بانکی کشور گردید که تا به امروز پابرجاست



سپرده بالاتری را پیشنهاد می‌دهند. پیامد آنچه که در بانک‌ها در حال وقوع است افزایش سود تسهیلات اعطایی و ناتوانی بنگاه‌ها در بازپرداخت اعتبارات دریافتی است.

استمرار این وضعیت باعث پدید آمدن نقدینگی دفتری شده است که مقدار آن از قدرت خلق پول یعنی به لحاظ تئوریک حد نهایی نقدینگی هم فراتر خواهد رفت. ابتدا قدرت خلق پول و نقدینگی دفتری را توضیح داده سپس به پاسخ سوال نخست می‌پردازیم. با استفاده از رابطه‌ی بین نقدینگی و پایه پولی، می‌توان نشان داد که با در نظر گرفتن سه فرض ثابت ماندن پایه پولی، نبود معوقات و نسبت سپرده قانونی بزرگ‌تر از صفر (در مورد مؤسسات مجاز) حجم نقدینگی با استمرار فعالیت شبکه بانکی از یک مقدار مشخصی فراتر نخواهد رفت. این مقدار مشخص برابر است با معکوس نسبت ذخایر قانونی بانک‌ها به کل سپرده‌ها ضرب در پایه پولی. اگر نسبت سپرده قانونی بانک‌های ایران را به طور متوسط ۱۲ درصد و پایه پولی را ۱۵۰ هزار میلیارد تومان بگیریم، قدرت خلق پول بانک‌ها به لحاظ تئوریک چیزی حدود ۱۲۵۰ تریلیون تومان خواهد بود. نقدینگی دفتری از اینجا ناشی می‌شود که به دلیل بالا بودن نرخ سود سپرده به نرخ بازده دیگر سرمایه‌گذاری‌ها، سپرده‌گذاران پس از پایان مدت سپرده‌گذاری، اصل و فرع وجوه خود را دوباره در بانک سپرده‌گذاری می‌کنند و بنابراین میزان سپرده‌ها در بانک‌ها با نرخ سود سپرده‌ها در حال افزایش است و از طرف دیگر به دلیل اینکه تسهیلات اعطایی به بانک بر نمی‌گردد، تسهیلات جدید شکل تمدید قراردادهای قبلی را به خود می‌گیرد. به عبارتی دیگر در سمت تسهیلات، پول جدیدی به اعتبارگیرندگان پرداخت نمی‌شود و همان اعتبارات معوق قبلی در دفاتر بانک تمدید می‌شود و در قالب تسهیلات اعطایی جدید از آن یاد می‌شود. با توجه به اینکه نقدینگی فعلی دفتری است می‌تواند از مقدار قدرت خلق پول هم تجاوز کند و مرزی برای آن نمی‌توان تصور کرد. علاوه بر این، چون مؤسسات غیر مجاز، سپرده قانونی نزد بانک مرکزی ندارند، قدرت خلق پول به لحاظ تئوریک بی‌نهایت دارند. البته نقدینگی دفتری که به صورت خاموش افزایش می‌یابد، بمبی است که در

صورت افزایش پایه پولی می‌تواند بسیار خطرناک باشد و تکانه مخربی را به اقتصاد وارد کند. ریسک‌های دیگر نقدینگی دفتری متوجه بانک است یعنی در صورتی که سپرده‌گذاران در سررسید سپرده‌گذاری اقدام به تمدید آن نکنند و یا اقدام به برداشت وجوه خود کنند، این به مثابه نکول بانک و در ادامه ورشکستگی آن خواهد بود.

حال به منظور پاسخ به سوال نخست ابتدا با محاسبه‌ای ساده نشان می‌دهیم که نظام بانکی قدرت تأمین مالی اقتصاد ایران را ندارد.

طبق گزارش‌های بانک مرکزی در سال ۹۲، ۵۰ درصد تسهیلات اعطایی بانک‌ها تمدید قراردادهای قبلی بوده است. اگر این نرخ در سال‌های ۹۳ و ۹۴ هم تداوم یافته باشد که به احتمال زیاد (به دلیل رکود و افزایش معوقات) افزایش هم یافته (اما در بهترین حالت با فرض ۵۰ درصد) و با توجه به اینکه تسهیلات اعطایی در سال ۹۳، ۳۴۲ هزار میلیارد تومان بوده، نصف آن می‌شود ۱۷۱ هزار میلیارد تومان که اگر GDP (تولید ناخالص داخلی) کشور را در سال ۹۳، یک تریلیون و دویست هزار میلیارد تومان بگیریم می‌توان نتیجه گرفت که نسبت تسهیلات به GDP در سال ۹۳ در خوش‌بینانه‌ترین حالت ۱۴ درصد بوده است.

با توجه به رقم ۲۹۰ هزار میلیارد تومانی تسهیلات در ۱۰ ماهه‌ی نخست ۹۴ می‌توان به طور تقریبی نتیجه گرفت این نسبت در سال ۹۴ همان ۱۴ درصد است. در حالی که در دنیا این نسبت بالای ۷۰ درصد و در بسیاری از کشورها بالای صد درصد است. برای مثال در ترکیه ۷۰ درصد و در کره جنوبی ۱۳۵ درصد است. البته به گزارش بانک جهانی مقدار این شاخص برای ایران در ۲۰۰۶ حدود ۳۳ درصد بوده که حاکی از تضعیف نظام بانکی در سال‌های اخیر است. از آنجا که تأمین مالی از طریق بازار سرمایه بسیار نازل است به طوری که در سال ۹۳ مقدار آن ۲۳ هزار میلیارد تومان بوده است و سرمایه‌گذاری خارجی هم آن قدر چشمگیر نیست، مع الوصف می‌توان گفت فرایند تأمین مالی به منظور سرمایه‌گذاری و اشتغال‌زایی در کشور که بیش از ۸۵ درصد متکی به نظام بانکی است در اثر

تضعیف بانک‌ها با تنگنای جدی و بحرانی روبرو است و استمرار رویه کنونی باعث تداوم رکود، افزایش بیکاری، افزایش بخش غیر رسمی اقتصاد و تقویت تجارت سیاه و نابسامانی‌های مختلف اجتماعی می‌شود که اثرات آن در سال‌های آتی هویدا خواهد شد. وقتی که فرایند تشکیل سرمایه تا این حد تضعیف شود می‌توان گفت که فرایند اشتغال‌زایی در کشور متوقف شده است.

اما در پاسخ به سوال دوم باید گفت که مشکل نرخ‌های بهره بالای بانک‌ها یک مشکل ساختاری است و دلیل عمده آن به فقدان بازار اوراق قرضه در ایران بر می‌گردد که بانک مرکزی را در اثرگذاری بر نرخ‌های بهره فلج کرده و آن را به نهادی منفعل و بی‌اثر در اقتصاد تبدیل نموده است. شورای پول و اعتبار به عنوان رکن اصلی بانک مرکزی در مدیریت نرخ بهره نمی‌تواند با صدور دستور، بانک‌ها را وادار به کاهش نرخ بهره کند.

در تمامی دنیا بانک‌های مرکزی ابزاری تحت عنوان "عملیات بازار باز" (Open Market Operation) در اختیار دارند که به آنها اجازه می‌دهد به طور غیر مستقیم و کارا تر نرخ بهره بانکی را تحت تاثیر قرار دهند و از این طریق نقدینگی در اقتصاد و سرمایه‌گذاری‌ها را مدیریت کنند. برای مثال هر گاه بخواهند نرخ بهره بانکی را کاهش دهند با خرید اوراق قرضه، عرضه‌ی پول را افزایش می‌دهند که این امر افزایش منابع بانک‌ها را به دنبال دارد و نتیجتاً بانک اقدام به کاهش نرخ بهره می‌کند. با تأمین منابع بانکی و کاهش نرخ‌های بهره بانکی، تقاضا برای وام و اعتبارات بانکی افزایش پیدا می‌کند و با خلق نقدینگی توسط بانک‌ها سرمایه‌گذاری و تولید ملی ارتقا می‌یابد. در ایران، الزام بانک‌ها به کاهش نرخ بهره بدون اینکه فکری به حال منابع بانک شود نتیجه‌ای در پی نداشته نمی‌تواند منجر به کاهش نرخ سود بانکی و تزریق نقدینگی به اقتصاد شود.

تحقق کاهش نرخ بهره بانکی یا در گرو برطرف کردن این مشکل ساختاری است و یا بانک مرکزی نهایتاً مجبور خواهد شد نسبت به افزایش پایه پولی اقدام کند تا با افزایش عرضه پول، مشکل بانک‌ها را در تأمین منابع حل نماید و آن‌ها بتوانند نرخ بهره را پایین بیاورند.

هر یک از این دو اقدام در ابتدا باعث واقعی شدن یک‌باره نقدینگی دفتری خواهد شد به طوری که موج ویرانگر آن می‌تواند باعث ایجاد تورم و گرانی شود. در حالت اول بانک مرکزی می‌تواند با "عملیات بازار باز" کنترل بیشتری روی تورم داشته باشد اما در حالت دوم یعنی افزایش پایه پولی نه تنها تورم کنترل نخواهد شد بلکه به علت برهم خوردن موازنه بین ریال و دلار به دلیل کاهش درآمدهای ارزی کشور، قیمت ارز نیز دچار تلاطم و شوک خواهد شد. البته افزایش آرام و مستمر و نه شوک‌گونه دلار از این منظر که می‌تواند به تقویت صادرات منجر شود امر مطلوبی است. بسیاری از کشورها مانند چین، ارزش پول ملی خود را پایین‌تر از ارزش ذاتی می‌آورند تا بتوانند صادرات خود را تقویت کنند. اما در ایران مشکل فقط ارتقای صادرات نیست بلکه آنچه که برهه کنونی را حساس کرده گره خوردن سلسله‌ای از مشکلات بی‌سابقه به همدیگر است.

مشکلات عدیده‌ای در حال حاضر گریبانگیر اقتصاد ایران شده است که پیدایش توأم آنها در هیچ یک از ادوار تاریخی کشور سابقه نداشته است. علاوه بر تنگنای اعتباری، مشکلاتی از قبیل ناتوانی در ساماندهی به بازار غیر متشکل پولی، کاهش قیمت نفت و دورنمای تاریک جذب منابع ارزی، قانون‌گذاری پر مسأله خصوصی‌سازی و اجرای غلط آن که منجر به پدیدار شدن بخش عمومی غیر دولتی حکومتی شده است، اجرای ناقص و اشتباه هدفمندی یارانه‌ها، روند افزایشی مصرف سوخت (که در ۶ سال آینده باعث برابر شدن تولید و مصرف انرژی در کشور خواهد شد)، بحران صندوق‌های بازنشستگی و... فقط لیست کوتاهی از این مشکلات هستند. این‌ها در حالی است که نگاهی به سوابق جمهوری اسلامی نشان می‌دهد در اجرای بیشتر برنامه‌های اقتصادی به بدترین شکل ممکن عمل کرده به طوری که در برنامه‌های اقتصادی دستاوردهای مورد نظر محقق نشده است. در خصوص تنگنای اعتباری با گذشت مدت طولانی از پیدایش آن نشانه‌های اقدام فعالانه و مؤثر از سوی دولت و یا بانک مرکزی مشاهده نمی‌شود و در لایحه بودجه ۹۵ نیز نشانه‌ای از ایجاد بازار بدهی وجود ندارد. از این‌رو سناریویی که می‌توان برای بازار پول و اعتبارات در آینده تصور نمود سناریوی خوش‌بینانه‌ای نمی‌تواند باشد

چرا احساس درماندگی می کنیم؟



نواه راتمن

این تسلیم شدن به یک امر غیر قابل قبول، تا اندازه‌ای در نتیجه درک غم‌انگیز این موضوع است که مقامات منتخب امریکا نمی‌دانند چطور به این خون‌ریزی‌ها پایان دهند. و در واقع نیز پس از مشاهده‌ی واکنش‌های افرادی که قدرت مدیریتی لازم را برای پاسخ‌گویی به قتل عام اورلاندو در اختیار دارند، این نتیجه‌گیری، ناگزیر به نظر می‌رسد.

پس از این کشتار، جمهوریخواهان و دموکرات‌ها به سرعت به نقطه‌نظرات همیشگی و مورد علاقه خود پناه بردند - که همگی این نسخه را تجویز می‌کردند که باید سنگرها را عمیق‌تر کنیم، درب را کمی بیشتر قفل و زنجیر بیاندازیم، و به شهروندان هموطن خود مشکوک باشیم.

پاسخ آنان به این فاجعه به هیچ وجه ما را راضی و قانع نمی‌کند، زیرا ما در درون خود می‌دانیم که چنین روش‌هایی نتیجه نخواهند داد. علاوه بر این، پاسخ آنان تا اندازه‌ای ناامیدکننده نیز هست، چون نشان می‌دهد که رهبران سیاسی ما تا چه اندازه هوشمندی و پایداری ما را دست پایین گرفته‌اند. به دنبال جنایتی که "عَمَر مَتین" در یک کلاب شبانه‌ی پرتفردار همجنسگرایان در اورلاندو انجام داد، دموکرات‌ها از جمله رییس جمهور اواما حمله به حق قانونی امریکایی‌ها برای حمل اسلحه را آغاز کردند.



شما می‌توانید این موضوع را در حال قدم زدن صبحگاهی خود حس کنید. می‌توانید آن را در چشمان دوست یا همسایه خود ببینید. حس خزنده‌ی تسلیم در برابر اعمال تروریستی بزرگی که گاه‌به‌گاه اتفاق می‌افتد و ما آن را به حساب هزینه‌ی زندگی در دنیایی دیوانه می‌گذاریم



اوباما این قتل عام را که در آن یک تروریست شستشوی-مغزی-شده بیش از صد نفر را با سلاح کمری و تفنگ نیمه خودکار کشت و زخمی کرد، یک نشانه دیگر از معضل دسترسی آسان امریکایی‌ها به اسلحه خواند. متحدان رییس جمهور نیز سریعاً مشغول به کوبیدن بر طبل‌های کهنه شدند و درخواست خود را برای اعمال محدودیت بر دسترسی امریکایی‌ها به «سلاح جنگی» AR-15 با صدای بلند فریاد زدند و خواستار محدود کردن حق تهیه اسلحه امریکایی‌هایی شدند که در فهرست افراد مشکوک و تحت نظارت قرار دارند. منتقدان هشدار می‌دهند که پیشنهاد دوم می‌تواند از محدود کردن غیرقانونی حقوق امریکایی‌هایی حمایت کند که هیچ‌گاه به ارتکاب جرمی محکوم نشده‌اند (عمر متین سلاح‌های خود را به صورت قانونی خریداری کرده و دو بار بررسی سابقه را از سر گذرانده بود). منتقدان همچنین اصرار دارند که روش اول، در حقیقت محکوم کردن سلاح به جای مجرم واقعی است. تخمین زده می‌شود که در سال ۲۰۱۴، بین ۵ تا ۲/۸ میلیون قبضه از این سلاح «مدل جنگی» (بخوانید از نظر ظاهری شبیه به سلاح‌های نظامی) در دستان مردم آمریکا بوده است. اینکه پرطرفدارترین سلاح در آمریکا را یک ابزار صرفاً مجرمانه بخوانیم یعنی این حقیقت را نادیده گرفته‌ایم که اکثریت قریب به اتفاق این سلاح‌ها در اختیار افرادی مسوولیت‌شناس و دارای مجوز است.

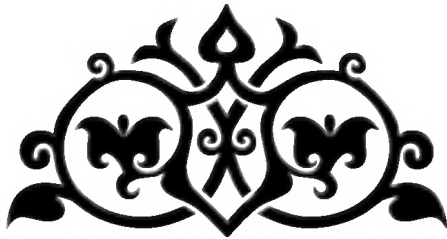
در سوی مقابل، شعبه‌ی جمهوریخواهی که دانلد ترامپ نمایندگی آن را بر عهده دارد برای آرامش خاطر خود به شعارهای کلیشه‌ای و پوچ همیشگی‌اش پناه برد. نماینده‌ی احتمالی حزب جمهوریخواه به غیرمسوولانه‌ترین و متأسفانه محبوب‌ترین برنامه انتخاباتی خود بازگشت: ممنوعیت ورود به ایالات متحده برای تمامی مسلمانان خارج از کشور. قشر تحلیلگر، علاقه‌ی زیادی به سرزنش سیاستمداران حرفه‌ای دارد که نمی‌توانند دلیل جذابیت این پیشنهاد را برای مردمی وحشت‌زده درک کنند.

این حقیقت که چنین پیشنهاد بیگانه‌هراسانه و نامطلوبی از حمایت بسیار پابینی برخوردار است، شاهدی بر وظیفه‌شناسی طبقه سیاستمدار حرفه‌ای است. عمر متین متولد امریکا و ساکن نیویورک بود نه یک مأمور مخفی

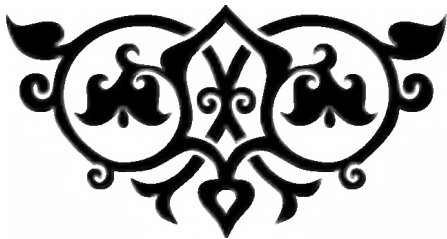
یا گرگی در لباس پناهنده. درخواست سیاستمداران وظیفه‌شناس برای اجرای هوشمندانه‌تر و پیشگیرانه‌تر قانون در مورد افرادی مانند متین که مشکوک به حمایت از داعش هستند، چندان جذاب به نظر نمی‌رسد و آن آتش نفرتی را که سوخت قطار ترامپ است شعله‌ور نمی‌کند. مسلمانان امریکایی نیز مانند اکثریت صاحبان سلاح AR-15، امریکایی‌هایی مسوولیت‌پذیر، مطیع قانون، و میهن‌دوست هستند. در نتیجه این پیشنهاد نیز ما را راضی نمی‌کند زیرا نسخه‌ی تجویزی ترامپ تنها دلیل علائم بیماری را هدف قرار می‌دهد نه خود بیماری را. جذابیت هر دوی این پیشنهادهای سیاسی کاملاً واضح است: امتیاز آن‌ها در این است که جدی نیستند. مدافعان هر پیشنهاد با حداکثرگرایی و رد هر نوع سازش می‌توانند ژست حقانیت بگیرند بدون اینکه هیچ‌گاه مجبور باشند میزان موثر بودن روش خود را نشان دهند. این پاسخ‌ها به تروریسم در واقع از روی تنبلی است و می‌تواند خطرناک باشد.

حمله‌ی متین به کلاب همجنسگرایان تقریباً یک سال پس از یک کشتار تروریستی دیگر اتفاق افتاده است. در ۱۷ ژوئن سال گذشته، دیلان روف، ۹ آفریقایی-آمریکایی را در کلیسایی در شهر چارلستون ایالت کارولینای جنوبی به قتل رساند. شباهت‌های این دو کشتار بیش از تمایزات آن‌ها است. هر دو توسط جوانانی شستشوی-مغزی-شده انجام گرفتند؛ هر دو به ایدئولوژی‌هایی تندرو تعلق داشتند و علائم بیماری روانی از خود بروز داده بودند؛ علائمی که دوستان و خانواده از مداوای جدی آن‌ها هراس داشتند. اما یک تفاوت مهم بین این دو کشتار وجود دارد. «روف» متعلق به زمان دیگری بود و به این امر افتخار می‌کرد. او به مکتبی قدیمی از برتری‌خواهی سفیدپوستان سوگند وفاداری خورده بود که مدت‌ها پیش بدنام شده و به منفورترین گوشه‌های جامعه‌ی غرب تبعید شده بود. او دور خود را با پرچم رژیم‌های شکست‌خورده و نابودشده‌ی نژادپرست پر کرده بود؛ رودزیا، آپارتاید آفریقای جنوبی، و کنفدراسیون ایالات امریکا (جبهه‌ی جنوب و طرفدار برده‌داری در جنگ داخلی امریکا). او طلایه‌دار یک موج جدید از خشونت‌های نژادی نبود. اما متین خشونت خود را در خدمت به ایدئولوژی خاصی انجام داد که در حال رشد به نظر می‌رسد.

ترمیم نیروهای محلی در جهت نابودی داعش را نشان می‌دهد. دیگر به صد هزار سرباز نیازی نیست اما چند صد مشاور نیز برای رسیدن به هدف کافی نخواهد بود. خون‌ریزی در اورلاندو روح ما را خراش می‌دهد، اما عملکرد سیاستمداران امریکایی در واکنش به آن نیز به همان اندازه ناامیدکننده است.



ایالات متحده با رها کردن عراق به ایران اجازه داد تا نقش قیم این کشور را بر عهده بگیرد، که در نتیجه‌ی آن جمعیت سنی این منطقه به آغوش بنیادگرایان تندرو هل داده شدند



آنان معتقدند که شما (مردم) برای مشکلات بسیار دشوار و پیچیده، از رهبران، انتظار راه‌حل‌های ساده و بدون عواقب بد دارید. ممکن است حق با آنان باشد، اما این شیوه‌ی رهبری نیست. خون‌ریزی در اورلاندو روح ما را خراش می‌دهد، اما عملکرد سیاستمداران امریکایی در واکنش به آن نیز به همان اندازه ناامیدکننده است. آنان معتقدند که شما (مردم) برای مشکلات بسیار دشوار و پیچیده، از رهبران، انتظار راه‌حل‌های ساده و بدون عواقب بد دارید. ممکن است حق با آنان باشد، اما این شیوه‌ی رهبری نیست.

*طرح کارتون از شاهرخ حیدی

عمر متین از هواداران نظامی‌ترین فرقه‌ی اسلام‌گرا بود. او متهم به کتک زدن همسر خود شده است. او در همبستگی با شاخه‌ای از اسلام‌گرایی که همجنس‌گرایان را از پشت بام به پایین پرتاب می‌کند، سر از بدن‌شان جدا می‌کند، یا در مرکز شهر به دارشان می‌آویزد، در اورلاندو همجنس‌گرایان را قتل عام کرد. ارتباط متین با جنگجویان داعش در آن سوی مرزها هنوز مشخص نیست. همان‌طور که حمله در "سن برنادینو" (حمله دسامبر ۲۰۱۵ به یک مرکز ناتوانان جسمی که ۱۴ کشته و ۱۸ مجروح بر جای گذاشت) به ما نشان داد، دولت اوپاما و مدافعانش خود را به زحمت بر روی شاخه‌ی باریک این دوگانه نشانده‌اند که می‌گوید «افراد منزوی» که «خودشان تندرو شده‌اند» و با داعش احساس همبستگی می‌کنند، متمایز از اقدامات تروریستی هستند که از خارج هدایت می‌شود. دلیل اینکه اقدامات تروریستی مرتبط با داعش و القاعده در سراسر دنیا ادامه دارد این است که نظام خلافت خودخوانده کماکان به بقای خود ادامه می‌دهد. این نظام باید نابود شود. حملات هوایی مقطعی و تلافی‌جویانه‌ی ائتلافی علیه داعش به نابودی آن نخواهد انجامید.

ایالات متحده با رها کردن عراق به ایران اجازه داد تا نقش قیم این کشور را بر عهده بگیرد، که در نتیجه‌ی آن جمعیت سنی این منطقه به آغوش بنیادگرایان تندرو هل داده شدند. با تداوم جنگ داخلی سوریه و دخالت نکردن ایالات متحده، فضای مناسبی برای رشد یاغی‌گری‌های داعش به وجود آمد. همچنین میلیون‌ها پناهنده مسلمان را به غرب فرستاد؛ به جهانی که اکثریت آنان قصد ادغام شدن در آن را ندارند. ما نمی‌توانیم اجازه دهیم که وضع موجود ادامه پیدا کند. رهبران سیاسی امریکا انگشت خود را خیس می‌کنند و در مسیر باد می‌گیرند تا متوجه شوند که مردم امریکا میلی به یک ماموریت درازمدت دیگر در آن سوی اقیانوس ندارند، و حق هم دارند. اما فرستادن اندک‌اندک سربازان امریکایی به سوریه و عراق، اجباری بودن ماموریت غرب برای

اورلاندو، جو کاکس، و ایده‌های مرگ‌باری که دنیای ما را شکل می‌دهند



ان اپلبام

اما بیماری آنارکسیا (بی‌میلی به غذا) که زمانی نسبتاً نادر بود اکنون بسیار شایع‌تر از گذشته است.

هر دوره‌ای ادبیات سیاسی مختص خود را نیز به همراه دارد، و این امر نیز بر مغز انسان تاثیر می‌گذارد. در هفته گذشته، دو مرد در شرایطی تحریک‌کننده مرتکب قتل شدند. آیا رفتار آنان در نتیجه‌ی اختلال شخصیت بوده است یا به دلایل سیاسی؟ اگر پاسخ «هر دو» باشد چطور؟

در اورلاندو، عمر متین ۴۹ نفر را در یک کلاب هم‌جنس‌گرایان به قتل رساند. پیش از این کار، او در صفحه فیسبوک خود نوشته بود «مسلمانان واقعی هیچ‌گاه راه و رسم کثیف غرب را نخواهند پذیرفت» و «شما زنان و کودکان بی‌گناه را با حملات هوایی خود می‌کشید...»

حال مزه انتقام حکومت اسلامی را بچشید». او تهدید خود را کاملاً علنی انجام داد: «طی چند روز آینده شما در ایالات متحده شاهد حملاتی از سوی دولت اسلامی خواهید بود». اما هنوز هیچ مدرکی از اینکه او واقعا با داعش ارتباط داشته است وجود ندارد.

اگر چه ادبیات او آنقدر تند بود که اف‌بی‌آی را به تحقیق وادارد، اما هیچ ارتباطی پیدا نشده است. علاوه بر این، «متین» همسر سابق خود را مورد آزار قرار می‌داد. یک امام جمعه محلی او را فردی انزواطلب توصیف می‌کند. یک همکار سابق متین می‌گوید «او همواره درباره کشتن مردم صحبت می‌کرد». نمی‌توان این رفتارها را نشان از توازن فکری دانست.



هر عصری بیماری‌های روانی مربوط به خودش را دارد؛ دیوانگی لباسی مناسب با دوران خود را می‌پوشد. بیماری هیستری که فروید زمان بسیاری را به تلاش برای درک آن اختصاص داد دیگر به عنوان یک بیماری، شناخته یا تشخیص داده نمی‌شود



آیا متین یک تروریست بود؟ آیا او "یک تیرانداز منفرد" بود؟ آیا می‌توانیم از ارتباط او با داعش مطمئن باشیم وقتی که او با هیچ‌کدام از اعضای حکومت اسلامی ملاقات نداشته است؟

روز پنج‌شنبه (۱۶ ژوئن)، در شهر بیرستال در یورک‌شایر واقع در شمال انگلستان، "تامی مایر" به خاطر قتل جو کاکس، عضو پارلمان بریتانیا بازداشت شد. جو کاکس فعالانه برای باقی ماندن بریتانیا در اتحادیه اروپا و همچنین کمک به پناهندگان سوری تلاش می‌کرد. دو شاهد می‌گویند "مایر" که طبق شهادت "مرکز قانون فقر جنوبی" از خوانندگان کتاب‌ها و وبسایت‌های نئونازی و برتری سفیدپوستان بود، در حال چاقو زدن به "کاکس" فریاد زده: «اول بریتانیا!» این جرم در همان روزی انجام شد که حزب ضد اروپایی استقلال بریتانیا، پوستری تبلیغاتی منتشر کرد که در آن جمعیتی از پناهندگان سوری به تصویر کشیده شده و شعار «لحظه‌ی عدم تحمل» بر آن نقش بسته بود. هفته‌های متمادی پیش از انتشار این پوستر، تیرهای روزنامه‌های "زرد" همگی درباره‌ی خطرات مهاجرت برای سیستم بهداشت و سلامت بریتانیا، مدارس بریتانیا، و راه و رسم زندگی بریتانیایی بود. اما "مایر" دارای سابقه‌ی بیماری‌های روانی نیز است و برای آن‌ها تحت معالجه بود. او ظاهراً هیچ شغل و دوستی نداشت.

آیا او تحت تاثیر این کمپین برای فراندوم که خشونت‌ی غیرعادی در خود داشت قرار گرفته بود؟ آیا می‌توان به صورت مشروع و منطقی ادعا کرد که یک بیمار روانی تحت تاثیر ادبیات رسانه‌ها قرار گرفته است؟ همان‌طور که امریکایی‌ها برای ارائه توصیفی صحیح از "متین" با یکدیگر به جدال مشغولند، بریتانیایی‌ها نیز در مورد "مایر" اتفاق نظر ندارند. صبح روز جمعه (۱۷ ژوئن)، روزنامه "سان" که نشریه‌ای ضد اروپایی است اعلام کرد که "کاکس" توسط یک «دیوانه‌ی منزوی» به قتل رسیده است. گاردین، که طرفدار باقی ماندن در اتحادیه اروپا است از شوهر "کاکس" نقل قول کرد که از بریتانیایی‌ها خواسته بود تا با «نفرتی که همسرش را کشت» مبارزه کنند. باقی نشریات بریتانیا نیز در توصیف خود از او به دو دسته‌ی ایدئولوژیک تقسیم شده‌اند.

این جدال حل نخواهد شد زیرا که حل‌شدنی نیست. جدا کردن رشته‌های عواطف، توجیهات، دیوانگی، حسابگری، منطق، و تعصب در مغز انسان ممکن نیست. در عین حال مغز انسان را نیز نمی‌توان از محیط اطرافش جدا کرد.

و این فضا بسیار مسموم است: اگرچه قطعاً به زودی اطلاعات بیشتری به دست خواهد آمد، ما آن‌قدر آگاهی داریم که بتوانیم سیاسی بودن قتل عام اورلاندو و قتل کاکس را درک کنیم، و بدانیم که بدون اشاره به ادبیات سیاسی موجود نمی‌توان آن‌ها را توضیح داد. "متین" برای توصیف آنچه انجام داد از ادبیات خشن سیاسی استفاده کرد. به نظر می‌رسد که او از یک جنبش جهادی و اسلام‌گرایی سیاسی الهام گرفته است، حتی اگر هیچ‌کدام از اعضای آن را نمی‌شناخت. "مایر" نیز متهم به قتل یک شخص تصادفی در یک لحظه‌ی اتفاقی نیست: جرم او قتل یک عضو بلندپایه پارلمان در نقطه اوج یک کمپین احساسی و خشمگین برای فراندوم است.

جهادگرایی نفرت‌باری که در اینترنت و امواج تصویری گسترده شده است، به علاوه‌ی ادبیات خشن و میهن‌پرستانه‌ای که به رأی‌دهندگان می‌گوید به زودی کشتی‌شان غرق می‌شود یا می‌شکند، و باید برای بازپس گرفتن کشور خود از دشمن بدون نام مبارزه کنند؛ این‌ها ایده‌هایی است که دنیای امروز ما را شکل می‌دهد. و بله، این ایده‌ها، الهام‌بخش دیوانگان و قاتلان نیز است.

* "ان ابلبام"، ستون‌نویس سیاست خارجی در "واشنگتن‌پست" و مدیر "فروم انتقال" در موسسه‌ی "لگاتوم" در لندن است. او در سال ۲۰۰۴ برای کتابش با عنوان "گولاگ: یک تاریخ" برنده جایزه پولیتزر شد. نسخه‌ی انگلیسی این یادداشت روز ۱۷ ژوئن ۲۰۱۶ (۲۸ خرداد ۱۳۹۵) در روزنامه‌ی واشنگتن‌پست منتشر شده است.

ترجمه فارسی از سیاوش صفوی / مرکز بین‌المللی مطالعات لیبرالیسم

اشتباه نکنید؛ مداخله در لیبی به شکست منجر نشد

شادی حمید

اکنون شاید زیر سوال بردن این دیدگاه در حال تسلط از همیشه مهم‌تر باشد؛ زیرا چگونگی تفسیر ما از لیبی، بر تفسیر ما از سوریه و مهم‌تر از آن ارزیابی ما از میراث سیاست خارجی اوپاما تاثیر خواهد داشت.

قطعاً هر کسی می‌تواند تایید کند که در حال حاضر لیبی اوضاع آشفته‌ای دارد، و هر امریکایی به طور منطقی حق دارد این سوال را مطرح کند که آیا مداخله در لیبی اشتباه بوده است یا خیر. اما منطقی بودن این سوال دلیلی بر مثبت بودن پاسخ آن نیست.

اکثر انتقاداتی که بر این مداخله می‌شود حتی اکنون و با وجود آگاهی از نتایج آن، کماکان کم می‌آورند. این کاملاً حقیقت دارد که مداخله، منجر به برقراری حکومتی حتی شبیه به یک دموکراسی پایدار نشد. اما واقعیت این است که هدف آن، هیچ‌گاه برقراری یک دموکراسی نبود. هدف مداخله، دفاع از غیرنظامیان و جلوگیری از یک قتل عام بود. منتقدان به اشتباه، لیبی امروز را با وضعیت‌هایی آرمانی مقایسه می‌کنند، اما این روش درست ارزیابی موفقیت یا شکست این مداخله نیست.

برای این کار، ما باید لیبی امروز را با لیبی در وضعیتی مقایسه کنیم که در آن مداخله رخ نمی‌داد. با این استاندارد، مداخله در لیبی موفقیت‌آمیز بوده است: لیبی امروز در مقایسه با آن لیبی مجازی که در آن جامعه جهانی به معمر قذافی اجازه می‌داد در سراسر کشور به قتل عام ادامه دهد در وضعیت بهتری قرار دارد. منتقدان با اطمینان ادعا می‌کنند که این مداخله دلیل یا عامل جنگ داخلی بوده یا به نحوی منجر به آن شده است.

واقعیت این است که جنگ داخلی پیش از آغاز این مداخله شروع شده بود. در رابطه با هرج و مرج، خشونت، و بی‌ثباتی عمومی موجود در لیبی امروز، باید گفت که این‌ها بیشتر از اینکه به مداخله‌ی جامعه جهانی مرتبط باشند، ناشی از شکست‌های جامعه جهانی پس از مداخله هستند.



همه از ماجرای لیبی و مداخله نظامی ناتو در سال ۲۰۱۱ به عنوان اشتباه، افتضاح، و "به گند کشیدن" خاورمیانه یاد می‌کنند (با استفاده از ادبیات رنگارنگ رییس جمهور اوپاما در توصیف آن).



این واقعیت که مداخله در لیبی و میراث آن این گونه تحریف یا به اشتباه درک می‌شود، خود شاهدی بر گفتمان غلط سیاست خارجی در ایالات متحده است که در آن، هر چیزی که به موفقیت کامل ختم نشود - در این مورد، تبدیل سریع لیبی به کشوری باثبات و نسبتاً دموکراتیک - یک شکست تلقی خواهد شد.

هدف ناتو حفاظت از غیرنظامیان بود، نه استقرار یک دموکراسی

در قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل برای استفاده از نیرو در لیبی، هدف از مداخله "محافظت از غیرنظامیان و مناطق غیرنظامی مورد تهدید و حمله" ذکر شده است، و این همان نتیجه‌ای بود که از مداخله به دست آمد.

در ماه فوریه ۲۰۱۱، تظاهرات بر علیه قذافی به سراسر کشور گسترش پیدا کرد. پاسخ رژیم به این جنبش اعتراضی نوپا، خشونت مرگ‌بار بود. بیش از صد نفر در چند روز اول به قتل رسیدند و در نتیجه‌ی آن، شورش مسلحانه آغاز شد. اما شورشیان به سرعت، قدرت خود را از دست دادند.

من هنوز به خوبی به یاد دارم که در آن روزها و ساعات آخری که نیروهای قذافی در حال رژه رفتن به سمت بنغازی بودند چه حسی داشتم. به معنای واقعی کلمه، هر ثانیه سرنوشت‌ساز بود، و هرچه ما بیشتر صبر می‌کردیم، هزینه‌ی آنان سنگین‌تر می‌شد.

حتی تماشای آن هم ترسناک بود. من نمی‌خواستم در امریکایی زندگی کنم که در سکوت به نظاره‌ی دیکتاتور بی‌رحمی می‌نشیند که رسماً نیت خود برای قتل عام را اعلام کرده است. قذافی در یک سخنرانی، معترضان را "سوسک" نامید و سوگند خورد تا لیبی را "و جب به و جب، خانه به خانه، و کوچه به کوچه" از وجود آنان پاک کند.

تا لحظاتی پیش از آغاز مداخله، آمار کشته‌شدگان بین ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر تخمین زده شده بود. (البته این در زمانی بود که جامعه جهانی برای کشتارهای مرتبط با بهار عربی تحمل پایینی داشت)

از دید مشاوران اوباما، دو گزینه برای مداخله نظامی وجود داشت: یا یک منطقه پرواز ممنوع (که به تنهایی تاثیر چندانی در برابر تانک‌های قذافی نداشت) و یا قطعنامه‌ای جامع‌تر که به ایالات متحده و متحدانش آزادی عمل بیشتری بدهد، که این شامل ایجاد یک منطقه‌ی سیار رانندگی ممنوع به دور نیروهای شورشی می‌شد. رییس جمهور گزینه دوم را انتخاب کرد.

عملیات ناتو حدود هفت ماه به طول انجامید و تلفات تخمینی آن ۸۰۰۰ نفر برآورد شد که اکثراً از نظامیان دوطرف بود (البته این موضوع از شفافیت کافی برخوردار نیست زیرا دولت لیبی تعریف واضحی از "انقلابیون" یا "حامیان شورش" ارائه نکرده است). یک تحقیق دیدبان حقوق بشر حاکی از این است که حداقل ۷۲ غیرنظامی در نتیجه‌ی حملات هوایی ناتو کشته شده‌اند که این با ادعای رژیم قذافی درباره تلفات سنگین غیرنظامیان در تضاد است. ادعای "گسترش اهداف عملیات" به تازگی بسیار باب شده است، و میکا زنکو، عضو شورای روابط خارجی، بزرگترین مطرح‌کننده‌ی آن است. ممکن است حق با "زنکو" باشد، اما او به جای اینکه چرایی بد بودن همیشگی آن را توضیح دهد، این موضوع را مبرهن می‌داند. شاید در برخی شرایط خاص، بهتر است که ابعاد عملیات گسترده‌تر باشد نه محدودتر.

از همه مهم‌تر، مشکل اصلی از همان ابتدا این اصرار دولت اوباما بر حداقلی بودن عملیات بود - به همراه این ادعای خنده‌دار که عملیات "نه چند هفته، که چند روز" طول خواهد کشید. "زنکو" و بقیه هیچ‌گاه به وضوح مشخص نکردند که تا زمانی که حملات قذافی متوقف نمی‌شد محافظت از غیرنظامیان چگونه امکان‌پذیر بود.

بدون مداخله ناتو لیبی امروز در چه وضعیتی بود

در اینجا شاید بهتر باشد کمی به اتفاقاتی بپردازیم که در صورت عدم مداخله، احتمال وقوع داشتند. همان‌طور که "نایال فرگوسن" در کتاب "آلترناتیوهای مجازی" ذکر کرده است "برای درک اینکه گذشته چگونه بوده، مادر واقع

باید درک کنیم که گذشته چگونه نبوده است.”

محتمل‌ترین نتیجه، وضعیتی مشابه سوریه بود؛

خشونت فزاینده و بی‌پایان. حتی آقای اوباما که امروز از درستی تصمیم خود برای مداخله در لیبی نامطمئن به نظر می‌رسد، در مصاحبه‌ای با توماس فریدمن در آگوست ۲۰۱۴ این موضوع را تایید کرد که “اگر ما مداخله نکرده بودیم، احتمالاً لیبی نیز به سرنوشت سوریه دچار می‌شد... و نتیجه آن، تلفات بیشتر، هرج و مرج بیشتر، و نابودی بیشتر بود. تمام بازیگران وقایع لیبی به بی‌کفایتی خود در برنامه‌ریزی برای آینده و اقدامات کمکی به مردم لیبی برای بازسازی کشور متلاشی شده‌شان اقرار می‌کنند. این اقدامات می‌بایست این موارد را شامل می‌شد: عملیات آموزشی برای کمک به ارتش لیبی در بازسازی خود (تنها در اواخر سال ۲۰۱۳ بود که ناتو تیم کوچکی از مشاوران را در اختیار لیبی قرار داد)، یا حتی فرستادن نیروهای حافظ صلح چندملیتی؛ گسترش عملیات پشتیبانی سازمان ملل در لیبی فراتر از نقش محدود مشورتی؛ و فشار آوردن به دولت لیبی برای تجدیدنظر در انزوای سیاسی خطرناک و بی‌ثبات‌کننده‌ی خود.

اقدام دیگری که شاید جذابیت کمتری داشت این بود که ایالات متحده و متحدانش در طراحی نهادهای لیبی اعمال نظر می‌کردند، و با تصویب یکی از نامطلوب‌ترین سیستم‌های انتخاباتی جهان در لیبی به مخالفت می‌پرداختند: “سیستم تک‌رأیی غیر قابل انتقال” که مورد حمایت “ماموریت حمایتی سازمان ملل در لیبی” (UNSMIL) نیز است، به صورت نهادهای به نفع نامزدهای مستقل طراحی شده است. این ترکیب، موجب افزایش فاصله‌های قبیله‌ای و منطقه‌ای شد و هم‌زمان تقسیم قدرت را مشکل‌تر کرد.

در نهایت، ایالات متحده می‌توانست متحدان خود، به ویژه دولت‌های حوزه خلیج فارس و مصر را از دخالت بیش از حد در وقایعی که منجر به جنگ داخلی سال ۲۰۱۴ شد باز دارد.

اما لیبی به سرعت مورد بی‌توجهی امریکا قرار گرفت. این البته امر تعجب‌برانگیزی نیست، زیرا دولت اوباما،

اعمال این دیدگاه در بستر لیبی به این معنی است که ما نباید لیبی دوران مداخله و پس از آن را با یک دموکراسی تخیلی کارآمد و باثبات مقایسه کنیم. بلکه باید در حد توان خود آن را با وضعیت جایگزینی مقایسه کنیم که در آن، مداخله ایالات متحده صورت نگرفته است، و سپس نتایج این عدم مداخله را قضاوت کنیم.

آنچه ما می‌دانیم از این قرار است: تا ۱۹ مارس ۲۰۱۱ که عملیات نیروهای ناتو آغاز شد، آمار تلفات در لیبی به سرعت و در زمانی اندک به بیش از ۱۰۰۰ نفر رسیده بود. این موضوع شهرت همیشگی قذافی را تایید می‌کرد که کسی است که برای بقا حاضر است بسیاری از هم‌وطنان خود (و دیگران) را قتل‌عام کند.

هیچ پایانی به چشم نمی‌خورد. پس از موفقیت‌های اولیه شورشیان، قذافی اکنون در موضع برتر قرار داشت. با این وجود او هنوز در موقعیتی نبود که بتواند ضربه‌ی نهایی را به مخالفان وارد کند. (در هیچ دوره‌ای از بهار عربی یکی از طرفین منازعات نظامی نتوانسته است پیروزی قاطع را از آن خود کند، حتی زمانی که از امتیازات بسیاری مانند نفرت بیشتر، تجهیزات بهتر، و حمایت محلی برخوردار بوده است.)

اگر قذافی “پیروز” می‌شد، هر لیبیایی که سلاح به دست گرفته بود بازداشت، زندانی، یا کشته می‌شد، پس در بین شورشیان انگیزه‌ای برای پذیرش شکست وجود نداشت. در اینجا صحبتی از عدم تمایل به زندگی تحت حکومت یک دیکتاتور روانپریش به میان نمی‌آوریم.

محتمل‌ترین نتیجه، وضعیتی مشابه سوریه بود؛ خشونت فزاینده و بی‌پایان. حتی آقای اوباما که امروز از درستی تصمیم خود برای مداخله در لیبی نامطمئن به نظر می‌رسد، در مصاحبه‌ای با توماس فریدمن در آگوست ۲۰۱۴ این موضوع را تایید کرد که “اگر ما مداخله نکرده بودیم، احتمالاً لیبی نیز به سرنوشت سوریه دچار می‌شد... و نتیجه آن، تلفات بیشتر، هرج و مرج بیشتر، و نابودی بیشتر بود.

همیشه نه فقط به دخالت نظامی، که به هرگونه تاثیرگذاری درازمدت اقتصادی، دیپلماتیک، و مانند آن، در نقاط بحرانی خاورمیانه با دید تردید نگریده است. به گفته‌ی دنیس راس، دستیار ویژه رئیس جمهور تا نوامبر ۲۰۱۱، "لیبی به طبقه کارگر تحویل داده شد." همچنین، این تصور وجود داشت که اروپایی‌ها اقدامات بیشتری انجام خواهند داد. این تنها یک امید نبود؛ این یکی از اصول سازماندهی مداخلات خارجی برای دولت اوباما بود. تحلیلگرانی چون "نینا هیچیگان" و "دیوید شور" آن را "دکترین مسوولیت‌پذیری" خوانده‌اند: "یک استراتژی در جهت ترغیب کشورهای قدرتمند دیگر... برای کمک، در به عهده گرفتن مسوولیت برقراری یک نظم صلح‌آمیز جهانی."

این ممکن است روشی ایده‌آل برای اداره‌ی جهان باشد، اما این مجموعه از فرضیات که بخشی بنیادین از دکترین اوباما محسوب می‌شود، در بهترین حالت اشتباه و در بدترین حالت خطرناک است.

ممکن است ما خوش‌مان نیاید - و مطمئناً اوباما نیز خوشش نمی‌آید - اما حتی زمانی که ایالات متحده دخالت خاصی در یک منازعه ندارد، حداقل از آن انتظار می‌رود تا برای حل آن هدف‌گذاری کند؛ شرکای خود را گرد هم جمع، و توجه جامعه جهانی را به آن معضل جلب کند؛ زیرا در غیر این صورت، آن موضوع میان هیاهوی درگیری‌های خاورمیانه گم خواهد شد. در مورد لیبی، ایالات متحده این استاندارد حداقلی را انجام نداد.

حتی خود آقای اوباما نیز در نهایت به کوتاهی در رسیدگی به این موضوع اعتراف کرد. او در مصاحبه با فریدمن گفت: "به نظرم ما و شرکای اروپایی به این ضرورت بی‌توجه بودیم که اگر قرار است به این منازعه وارد شویم باید از تمام نیروی خود استفاده کنیم."

با این وجود لازم است تاکید کنیم که حتی با وجود این جنگ داخلی، کنترل برخی مناطق توسط داعش، و وجود سه

"دولت" رقیب در یک کشور، آسیب‌های لیبی هنوز با نابودی و قتل‌عام‌هایی که در صورت عدم مداخله اتفاق می‌افتاد فاصله بسیاری دارد.

به عبارت دیگر، حتی "بدترین سناریوی موجود" نیز به پای بدترین سناریوی ممکن نمی‌رسد. بر اساس گزارش گروه "شمارش جان‌باختگان لیبی" (Libya Body Count)، حدود ۴۵۰۰ نفر طی ۲۲ ماه جنگ داخلی کشته شده‌اند.

در سوریه، تعداد کشته‌شدگان حدود ۱۰۰ برابر این رقم است. بر اساس آمار "مرکز سوری مطالعات سیاست‌گذاری"، بیش از ۴۰۰ هزار نفر در این کشور کشته شده‌اند.

اکنون همی ما نتیجه‌گرا شده‌ایم

به دلایلی که بالاتر ذکر کردیم، سقوط لیبی به درگیری‌های داخلی - و خلأ قدرت ناشی از آن که گروه‌های تندرویی مانند داعش با اشتیاق آن را پر کرده‌اند - یک امر اجتناب‌ناپذیر نبود. اما بیایید برای یک لحظه فرض کنیم که واقعا اجتناب‌ناپذیر بوده است. آیا این موضوع به معنی اشتباه بودن مداخله‌ی اولیه است؟

به عنوان یک مثال بسیار واضح، جنگ عراق به این دلیل اشتباه نبود که منجر به آشوب، بی‌ثباتی، و جنگ داخلی در این کشور شد. این جنگ به این دلیل اشتباه بود که از آغاز کار، تصمیم مداخله‌دارای توجیه کافی نبود، زیرا بر مبنای اطلاعات غلط درباره سلاح‌های کشتار جمعی بنا شده بود.

اگر عراق فوراً به کشوری نسبتاً باثبات و با یک دموکراسی کمابیش کارآمد تبدیل می‌شد، آیا این موضوع یک جنگ ناموجه را توجیه می‌کرد؟ اخلاقیات و انتخاب‌ها این‌گونه تعیین نمی‌شوند (تصور کنید که این استاندارد را در زندگی خود به کار می‌برید). این ممکن است ناشی از یک انشعاب فلسفی گسترده‌تر باشد: به گفته‌ی یکی از دستیاران رییس جمهور، آقای اوباما یک "نتیجه‌گرا" است.

من تا اندازه‌ای احتمال می‌دهم که این دیدگاه نتیجه‌گرایانه، شاید بیشتر از پرسش‌های مشخص‌تر در زمینه دخالت

یک گفتمان سیاست خارجی تحریف شده

آن گونه که ما درباره لیبی سخن می‌گوییم این امر را تلقی می‌کند که نقش امریکا در جهان در جهت نامطلوبی تغییر کرده است. احتمالاً بیشتر امریکایی‌ها به این دلیل مداخله در لیبی را یک شکست می‌دانند که ایالات متحده طلایه‌دار عملیات ناتو بود. در نتیجه، این تصور وجود دارد که هر نوع وخامتی در اوضاع آن کشور، شاهدهی بر شکست خوردن ما است که ما ترجیح می‌دهیم به آن فکر نکنیم.

غیر از جامعه‌ی دست‌اندرکاران سیاست خارجی، سیاستمداران نیز معمولاً به خاطر آنچه در خارج از کشور انجام می‌دهند مورد انتقاد قرار می‌گیرند نه به خاطر آنچه انجام نمی‌دهند. همان‌طور که وزیر دفاع سابق، رابرت گیتس، گفته است، "قذافی به هیچ وجه تهدیدی برای ما محسوب نمی‌شد. او خطری برای مردم خودش بود، و همین کافی است." اگر ایالات متحده تصمیم به عدم دخالت گرفته بود، لیبی احتمالاً به ترکیب مهلکی از دیکتاتوری و شورش تبدیل می‌شد. اما ما می‌توانستیم از زیر مسوولیت شانه خالی کنیم (مانند قانون "کوزه" - اگر تو آن را نشکسته‌ای لازم نیست آن را تعمیر کنی). ما می‌توانستیم ادعا کنیم که "هیچ آسیبی نرسانده‌ایم"، اگرچه قطعاً به آنان آسیب وارد می‌شد.

در دورانی از تاریخ ایالات متحده به نظر می‌رسید که این کشور تعصب زیادی به کنشگری دارد. غریزه رهبران آن، حتی در منازعات کوچکی که ارتباطی با امنیت ملی آمریکا نداشت این بود که از نیروی نظامی استفاده کنند. تجربه‌ی غم‌انگیز ما در عراق موجب تغییر این دیدگاه شد. انفعال تبدیل به یک حسن و ارزش شد. البته انفعال در برخی موارد امر پسندیده‌ای است، اما لیبی یکی از این موارد نبود.

* "شادی حمید"، محقق ارشد پروژه‌ی "روابط امریکا و جهان اسلام" در "مرکز سیاست خاورمیانه" است. نسخه انگلیسی این یادداشت روز ۵ اپریل ۲۰۱۶ در وبسایت "وکس" منتشر شد.

نظامی، محرک برخی از بازبینی‌های میراث لیبی باشد. اگر ما نتیجه‌گرا بودیم، هر اقدامی در هر کجای دنیا غیر ممکن می‌شد، مگر اینکه ابتدا نوعی ضمانت دریافت کنیم که منطقه‌ی بحرانی مورد نظر - که احتمالاً در چندین دهه گذشته شاهد ثبات نبوده است - می‌تواند ناگهان به ثبات برسد.

آیا حقانیت جلوگیری از ادامه‌ی نسل‌کشی در رواندا به این بستگی داشت که رواندا پس از توقف نسل‌کشی به یک دموکراسی با ثبات تبدیل شود؟ و سیاست‌گذاران چگونه می‌توانند چنین تشخیصی بدهند وقتی که می‌دانیم تثبیت هر وضعیت پسابحرانی، نه تنها به ارزیابی واقعی، که تا حدی به این پرسش همواره بی‌پاسخ وابسته است که آیا اراده سیاسی جامعه جهانی - که به سیاستمداران مربوط می‌شود - متعهد به صرف زمان، توجه، و منابع لازم در جهت کمک به کشورهای متلاشی‌شده برای بازسازی خود خواهد شد یا خیر؟

این تصور که لیبی به خاطر برخورداری از نفت و جمعیت نسبتاً پایین می‌بایست مورد آسانی باشد، یکی از آن دیدگاه‌های دور از منطق است. متأسفانه قذافی مدت‌ها قبل از این موضوع اطمینان حاصل کرده بود که لیبی بدون او برای بازسازی خود شدیداً دچار ضعف باشد.

برای بیش از چهار دهه او تمام قدرت خود را به کار گرفت تا از ظهور هر گونه سازمان جامعه مدنی، یا نهادهای مستقل پیشگیری کند.

او که نسبت به مراکز رقیب در قدرت دچار پارانوایا [وحشت ناشی از توهم] بود، ارتش لیبی را به یک قشون شخصی ملوک‌الطوایفی تقلیل داد به طوری که بر خلاف سایر حکومت‌های عربی اقتدارگرایانه، حکومت و رهبر لیبی از یکدیگر جدایی‌ناپذیر بودند.

این تفکر که لیبی در مسیر گذار از حکومت فردی به هر نوع حکومت دیگر شاهد حداقل چندین مورد بی‌ثباتی نمی‌بود دیدگاهی کاملاً به دور از واقعیت و تاریخ است.

کدام یک اسلام را دزدیده‌اند: تروریست‌ها یا اصلاح‌طلبان؟

مجید محمدی

در مقابل، سیاستمداران غربی، اسلام را دین صلح، و سیاستمداران در جوامعی با اکثریت مسلمان، این دین را دین رحمانی و کامل می‌نامند.

دو جریان فکری تمامیت‌خواه و اصلاح‌طلب

امروز دو جریان فکری در میان مسلمانان در مواجهه با روندهای دمکراسی‌خواهی و آزادی‌طلبی و فردیت‌گرایی به چشم می‌خورد: آنها که تلاش می‌کنند اسلام را به انواع ایدئولوژی‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه ارتقا دهند و آنها که تلاش می‌کنند اسلام را دمکراتیزه یا لیبرالیزه کنند. از این دو گروه، کدام یک امکان موفقیت بیشتری دارند؟ کدام یک در چند دهه‌ی اخیر موفق‌تر بوده‌اند؟ متون دینی، اسلام تاریخی، سازمان‌های دینی، و همه‌ی نحله‌ها و مکاتب و قرائت‌هایش، بستر کدام یک را بیشتر فراهم می‌کند؟ آیا دمکراتیک کردن و لیبرالیزه کردن اسلام، تنها راهی است که در برابر سکولارها و لیبرال‌ها برای داشتن جهانی امن وجود دارد؟

تروریست‌ها دزدیده‌اند

پاسخ سیاستمداران در کشورهای غربی و با اکثریت مسلمان در برابر سوال مطرح‌شده در عنوان این نوشته روشن است. آنها اسلام را دزدیده‌شده توسط تروریست‌هایی که می‌خواهند به قدرت برسند معرفی می‌کنند چون:

۱) سیاستمداران در کشورهای غربی به رای اقلیت مسلمان برای رسیدن به قدرت یا حفظ و تحکیم آن نیاز دارند؛

۲) در کشورهای غربی، سیاستمداران برای منزوی کردن جریان خشونت‌طلب، تلاش می‌کنند رهبری مسلمانان را به دست اصلاح‌طلبان بسپارند (نوعی انتخاب میان بد و بدتر)؛ و

۳) حتی در کشورهایی که خود دولت‌های مذهبی در فعالیت‌های تروریستی مشارکت دارند (مثل ایران) سیاستمداران برای انکار دخالت‌شان، تروریسم را نفی می‌کنند و بارزتر از آن، گروه‌های رقیب خود را تروریست و غیر مسلمان می‌خوانند.



در سال‌های اخیر بعد از هر حمله‌ی تروریستی اسلامگرایان، از سیاستمداران غربی و غیر غربی شنیده‌ایم که می‌گویند "اسلام توسط تروریست‌ها دزدیده شده است"



دو جریان در کفه‌ی ترازو

برای درستی و نادرستی ادعاهای هر دو جریان می‌توان استدلال‌هایی کرد. هر دو جریان می‌خواهند اسلام را سیاسی کنند: یک جریان می‌خواهد با اتکای بر آن اقتدارگرایی و تمامیت‌خواهی تاسیس کند و جریان دیگر "حکومت دینی دمکراتیک".

آنچه از اسلام در اختیار داریم یعنی متون اولیه (قرآن و حدیث)، نهادهای دینی (مسجد، روحانیت)، شریعت (دستورالعمل‌های ساخته‌شده بر اساس قرآن و حدیث)، و فرهنگ عمومی (مراسم مذهبی) همه در تجربه‌ی چند دهه‌ی اخیر، ظرفیت بیشتری برای سوار شدن تروریسم بر خود نشان داده‌اند چون:

۱) رهبران دینی با تروریسم، امکان بسیج افراد بیشتری را در پشت سر خود دارند؛

۲) متون دینی مربوط به اسلام، نفرت و تبعیض و خشونت را بیشتر و آشکارتر عرضه می‌کند تا مدارا و برابری و گفتگو را؛ در غیر از متون صوفیه، اثری از آثار برابری حقوقی یا مدارا با بی‌دینان، دگرباشان (مثل همجنسگرایان) و اهل دیگر ادیان به چشم نمی‌خورد؛

۳) عناصر و مولفه‌های دمکراتیک و لیبرال در فرهنگ عمومی مذهبی یا نهادهای دینی بسیار نادرند.

در این میان، جریان‌هایی مثل صوفیه که مدارا و عدم خشونت را تبلیغ می‌کرده‌اند همیشه خود قربانی اهل شریعت بوده‌اند و جریانی اصلی در جوامعی با اکثریت مسلمان در خاورمیانه به شمار نمی‌رفته‌اند. از سوی دیگر، پروژه‌ی دمکراتیزه کردن اسلام در ایران که ظرفیت بیشتری برای این کار در سه دهه‌ی اخیر داشته شکست خورده است. کسانی که خود مدعی دمکراتیزه کردن اسلام هستند از شکست‌خوردگان این داستان‌اند و این سخنان را امروز برای غریبان می‌زنند تا آنها را به عنوان آلترناتیو قدرت‌های موجود تلقی کنند.

البته بر سیاستمداران غربی است که توضیح دهند چگونه می‌توانند ادعای مسلمان بودن کسی را نفی کنند در حالی که آنها بر اساس قرائت خود از متون دینی عمل می‌کنند. سیاستمداران غربی بهتر می‌دانند که هم‌جنس‌گرایان مهدورالدم هستند یا اهل شریعت. با فتاوی‌ی مصباح یزدی و ابوبکر بغدادی، هر مسلمانی می‌تواند خود، احکام شریعت را به اجرا بگذارد.

اصلاح‌طلبان دزدیده‌اند

غیر از دولت‌ها، کسانی نیز که می‌خواهند بدون تمسک به تروریسم به قدرت برسند و کسب قدرت مسأله‌ی آنهاست نیز اسلام را دزدیده‌شده توسط تروریست‌ها معرفی کرده تلاش می‌کنند اسلامی را که در ذهن دارند دمکراتیزه و رفرمیزه کنند تا بعداً از پلکان این اسلام دمکراتیزه و رفرمیزه بالا بروند. اما برای کشیدن دندان خشونت اسلام‌گرایان، ضرورتاً نیازی به دمکراتیزه کردن اسلام نیست. اسلام سنتی قبل از قرن نوزدهم در مقام قدرت نبود و مسلمانان به آن به عنوان ابزار تروریسم هم نگاه نمی‌کردند.

پاسخ تحلیلی

اما آنها که مسأله‌ی قدرت ندارند می‌توانند به سوال فوق چنین پاسخ دهند: هر دو و هیچ کدام. هر دو پروژه باری بر روی اسلام می‌گذارند که جدید است: یکی، بار تمامیت‌خواهی حکومتی، و دیگری بار دمکراسی و حقوق بشر. بدین معنا، اسلام توسط هر دو طرف دزدیده شده است. اما اسلام همانند دیگر ادیان، ظرفیت خوانده شدن به صور گوناگون را دارد. کافی است بخش‌هایی از آن پررنگ‌تر و بخش‌هایی به زیر قالی سپرده شود. آن‌گاه می‌توان فمینیسم اسلامی، مارکسیسم اسلامی، لیبرالیسم اسلامی، فاشیسم اسلامی، ناسیونالیسم اسلامی و هر چیز دیگر اسلامی داشت. اما اگر حساب اسلام عبادی و آیینی (غیر سیاسی) را از اسلام شریعت، اسلام قدرت و اسلام هویت (اسلام سیاسی) جدا کنیم دیگر نیازی به دزدیده شدن آن توسط دو طرف مورد بحث نخواهد بود.

دو مغازه‌ی اسلام حداقلی و اسلام حداکثری

هر دو جریان، مغازه‌ی سیاسی باز کرده‌اند. تفاوت این دو مغازه در نحوه‌ی برخورد با اسلام تاریخی نیست و هدف از باز کردن این مغازه‌ها نیز تغییر اسلام نیست بلکه فروش یک کالای خاص به مشتریان آنهاست. مشتریان مغازه‌ی ایدئولوژی‌زده کردن شریعت و معرفی اسلام به عنوان چاره‌ی همه‌ی دردها، قشر سنت‌گرا و محافظه‌کار است و این مغازه البته مشتری بیشتری دارد.

در مقابل، مغازه‌ی اسلام حداقلی، مشتریان تحصیل کرده‌تر و آشنا‌تر با غرب دارد و البته مشتریان کمتری است و بسیاری از آنها در نهایت به مهاجرت به جوامع دیگر مجبور می‌شوند. با توجه به قدرت بیشتر مغازه‌ی اسلام حداکثری و روحانیت در برابر اسلام حداقلی و روشنفکران و نواندیشان دینی در عالم واقع، چنین به نظر می‌آید که روشنفکران و نواندیشان دینی اسلام را دزدیده‌اند و نه اسلام‌گرایانی که امروز روحانیت شیعه و بخش قابل توجهی از روحانیون اهل سنت را با خود همراه کرده‌اند.



چگونه می توان مشکلی مانند اردوغان را حل کرد



جان هَنا

هیوستون، ما دچار مشکل شده‌ایم؛* یک مشکل جدی. ترکیه به کندی ولی به صورت اجتناب‌ناپذیری به سمت دره حرکت می‌کند. علائم راهنمایی پیش روی آن بسیار نگران‌کننده و تاریک به نظر می‌رسند: دیکتاتوری، تروریسم، و جنگ داخلی. کمی بالاتر، در امتداد افق، سناریوهایی مانند «حکومت شکست خورده» و «تجزیه اجباری» نیز کم‌کم قابل رویت هستند. روزی خواهد رسید که سیاستمداران امریکا باید علی‌رغم میل‌شان با این پرسش دست و پنجه نرم کنند که: با یک متحد ناتو که شدیداً فاسد شده است چه باید کرد؟

سقوط غم‌انگیز و ظاهراً غیر قابل بازگشت ترکیه در مسیر حکومت تک‌نفره، کماکان ادامه دارد و شاید حتی شتاب بیشتری گرفته است. پنج هفته پیش، رییس‌جمهور رجب طیب اردوغان فرمان استعفای نخست‌وزیر احمد داود اوغلو را صادر کرد. آن هم در حالی که او تنها شش ماه پیش، حزب عدالت و توسعه (آک پارتی) را به یک پیروزی گسترده انتخاباتی رسانده بود که در آن بیش از ۵۰ درصد آرا و اکثریت پارلمان در اختیار این حزب قرار گرفت.

حال داود اوغلو چه خلافتی مرتکب شده بود؟ چه شرارتی از او سرزده بود که این حذف و تحقیر را توجیه می‌کرد؟ هیچ. غیر از اینکه ظاهراً چاپلوسی و فرمانبرداری کافی به اردوغان نشان نمی‌داده است. همان‌طور که همکارم

«آیکان اردمیر» در «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها» (FDD) به درستی اشاره کرده، رفتار برده‌وار و مطیعانه‌ی داود اوغلو که حدود دو سال با بیش از ۹۰ درصد اهداف اردوغان همراه شده بود هم دیگر کفایت نمی‌کرد. اکنون تنها اطاعت ۱۰۰ درصدی از سلطان جدید قابل قبول است.

آنچه بیش از همه چیز برای اردوغان غیر قابل تحمل بود اشتیاق کم داود اوغلو برای برآورده کردن هوس خودسرانه‌ی رییس‌جمهور برای تحمیل یک قانون اساسی جدید به جامعه‌ای بود که به طرز خطرناکی چندقطبی شده است. این قانون جدید قرار بود سیستم پارلمانی ترکیه را به نفع قدرت اجرایی ریاست جمهوری تغییر دهد. این نقش جدید، مشروعیتی عطف به ماسبق به تلاش‌های اردوغان برای تحکیم قدرت مطلق در دستان خودش می‌داد و همچنین به حملات سیستماتیک، چندساله، و فراقانونی او به تقریباً تمامی نهادها و موسسات بزرگ عمومی و خصوصی در کشور شامل ارتش، قوه قضاییه، رسانه‌ها، کسب و کارهای خصوصی، و جامعه مدنی - که می‌توانستند موانعی بر سر امیال تمامیت‌خواهانه او باشند - مشروعیت می‌بخشید.

اردوغان به «آک پارتی» دستور داد تا جانشینی را که خود شخصاً انتخاب کرده بود به جای داود اوغلو منصوب کند. شاید انتظار داشته باشید که برای حزب حاکمی که به مدت ۱۵ سال در بالاترین مسندهای قدرت یکی از کشورهای مهم جهان نشسته است چنین تصمیمی تا اندازه‌ای بحث‌برانگیز باشد و در میان سیاستمداران که دارای سابقه‌ای موفق و دیدگاهی مستقل برای آینده ترکیه هستند موجب بروز رقابت شود. در این صورت شما در اشتباه هستید. دستور از کاخ ۱۰۰۰ اتاقی اردوغان صادر شد که بینالی ییلدیریم - و نه هیچ کس دیگر - باید به عنوان رهبر «آک پارتی» و نخست‌وزیر جدید ترکیه جایگزین داود اوغلو شود. «ییلدیریم» که به مدت چندین دهه از اعضای حلقه داخلی اردوغان بود یک وفادار مطلق است که قطعاً خواسته‌های او را بدون چون و چرا اجرا خواهد کرد. بیش از ۱۴۰۰ نماینده داخلی «آک پارتی»، در نمایش نظامی حزبی که قطعاً باعث افتخار لنین

منظر که یک نسل کامل از کردها در سراسر جنوب شرقی کشور به سرعت در حال تندرو شدن هستند و باور دارند که باقی ماندن به عنوان بخشی از کشور ترکیه آینده‌ای برای آنان به همراه نخواهد داشت.

وقتی به تمایلات جمعیتی ترکیه نگاه کنیم این خطر بزرگ‌تر به نظر می‌رسد. کردها در حال حاضر بیش از ۲۰ درصد جمعیت ترکیه را تشکیل می‌دهند. اما نرخ رشد جمعیت کردهای این کشور دو برابر ترک‌های آن تخمین زده می‌شود. اردوغان سال‌ها نسبت به این موضوع حساسیت نشان داده و بارها هشدار داده که ترکیه با یک بمب ساعتی در ساختار جمعیت روبرو است. در همین هفته‌ی گذشته او زنان ترک را به خاطر استفاده از ابزارهای جلوگیری از بارداری مورد سرزنش قرار داد. اما هشدارهای او تاثیری نداشته است. طبق برخی از پیش‌بینی‌های انجام‌شده، ممکن است در طی یک نسل، بیش از نیمی از جمعیت شامل سن سربازی در ترکیه از خانواده‌های کردزبان باشند. با این سرعتی که سیاست‌های اردوغان در شعله‌ور کردن آتش نفرت قومی و ناسیونالیسم کردی پیش می‌رود، بعید نیست که او آینده‌ی جغرافیایی ترکیه به عنوان یک کشور یکپارچه را محکوم به شکست کرده باشد. شبح جدایی‌طلبی در جنوب شرقی ترکیه قطعاً رشد خواهد کرد.

البته این خطر توسط جنگ داخلی در کشور همسایه (سوریه) و ظهور یک دولت خودگردان کرد در مرزهای جنوبی ترکیه افزایش پیدا کرده است. دولت خودگردانی که تحت کنترل همفکران سوری پ.ک.ک. یعنی "حزب اتحاد دموکراتیک" و شبه‌نظامیان آن، "یگان‌های مدافع خلق" قرار دارد. دو سال پیش، اردوغان ممکن بود حزب اتحاد را وادار به همکاری استراتژیک مرزی کند تا از این طریق بتواند در بیداری کردهای منطقه تاثیر بگذارد؛ آن را شکل دهد؛ و در نهایت رام کند و تحت چتر ترکیه ببرد. او در این صورت، باید ارتباطات دوستانه‌ای با کردستان عراق برقرار می‌کرد و روند صلح با پ.ک.ک. را پیش می‌برد. اما اردوغان در عوض تصمیم گرفت تا ظهور کردهای ترکیه را به عنوان تهدید مرگبار برای این کشور تفسیر کند که باید به هر نحوی نابود شود؛ حتی اگر برای این کار لازم باشد که

می‌شد، با هوشمندی ادای احترام کردند و به تمجید و اطاعت از «رییس» بزرگ‌شان اردوغان پرداختند و به اتفاق نامزد منتخب او را تایید کردند.

ییلدیریم نیز به نوبه خود وظیفه‌شناسانه این موضوع را برای همه روشن کرد که او تنها ابزاری برای میل اردوغان به قدرت است. او عهد کرد که: «آقای رییس جمهور، ما قول می‌دهیم که میل شما میل ما باشد، هدف شما هدف ما، و راه شما راه ما.» و برای اینکه شکی در اولویت‌های او باقی نماند، ییلدیریم اعلام کرد: «مهم‌ترین ماموریت امروز ما تصویب قانونی افزایش قدرت رییس جمهور است... از طریق تغییر قانون اساسی. قانون اساسی جدید بر مبنای سیستم قدرت اجرایی رییس جمهور خواهد بود.»

ییلدیریم همچنین تاکید کرد که مطلقاً از دیگر ماجراجویی اردوغان که جنگ تمام و کمال ترکیه با حزب خلق کردستان (پ.ک.ک.) است پشتیبانی می‌کند. ده ماه مداوم درگیری در شهرهای جنوب شرقی ترکیه که اکثریتی کردنشین دارند شاید از بدترین روزهای دوران شورش پ.ک.ک. در دهه ۱۹۹۰ نیز موجب فلاکت بیشتری شده است. بر خلاف گذشته، مرکز جاذبه این سری از درگیری‌ها در شهرها متمرکز است نه در کوهستان. این امر موجب وارد شدن آسیب‌های بسیار گسترده‌تری به جمعیت غیرنظامی شده است که در مسیر گلوله‌ها قرار می‌گیرند. درگیری ترکیه با پ.ک.ک. این بار بیش از همیشه، خطر تبدیل شدن به یک جنگ عمومی میان ترک و کرد را با خود به همراه دارد، و به آغاز یک جنگ داخلی بیشتر شبیه است تا یک عملیات محدود ضد تروریستی. مدت‌ها از دفن شدن وعده‌ی آتش‌بس سال ۲۰۱۳ اردوغان به پ.ک.ک. می‌گذرد. دفن این وعده زمانی صورت گرفت که اردوغان متوجه شد تحریک احساسات وطن‌دوستانه علیه «تروریسم کرد» برای پیشبرد بلندپروازی‌های مستبدانه او روشی مطمئن‌تر از یک صلح مبهم است. اما بهایی که ترکیه ممکن است در درازمدت برای پیروزی کوتاه‌مدت اردوغان پرداخت کند سنگین به نظر می‌رسد؛ نه فقط از جهت کشته‌شدگان و اموال نابودشده، بلکه از این

ترکیه در برابر جهادیون سنی از قبیل داعش نرمش به خرج دهد.

روشن است که این سیاست برای ترکیه یک فاجعه‌ی استراتژیک به دنبال داشته است. این موضوع که اردوغان آماده بود تا دست داعش را برای قتل‌عام غیرنظامیان کرد در کوبانی سوریه باز بگذارد موجب فاصله گرفتن میلیون‌ها کرد ترکیه از حکومت شد. این امر همچنین منجر به شکافی جدی در روابط ترکیه با ایالات متحده شد، زیرا امریکا علی‌رغم اعتراضات اردوغان، برای کمک به "یگان‌های مدافع خلق" وارد عمل شد و شکستی جدی به داعش وارد کرد. از آن زمان به بعد همکاری نظامی ایالات متحده با "یگان‌های مدافع" به طور مداوم افزایش پیدا کرد و این گروه اکنون به موثرترین و قابل-اطمینان‌ترین شریک منطقه‌ای امریکا در جنگ با "دولت اسلامی" در سوریه تبدیل شده است. موفقیت این گروه، هم در میدان جنگ و هم در رابطه با ایالات متحده با وجود اعتراضات گوش‌خراش و در حال افزایش اردوغان، موجب تقویت بلندپروازی‌های کردها در دو سوی مرز ترکیه و سوریه شده است.

در عین حال، سابقه‌ی ترکیه در عدم شجاعت برای جنگ با داعش اکنون میوه داده است و ترکیه باید این میوه را بچیند. ترکیه در سال گذشته تحت فشار فزاینده‌ی بین‌المللی قرار گرفته است تا از ائتلاف ضد داعش به طور جدی پشتیبانی کند و رگ حیاتی این گروه را در ترکیه قطع کند. اما "دولت اسلامی" (داعش) به این موضوع به شدت پاسخ داده است و مجموعه‌ای از حملات زنجیره‌ای در شهرهای ترکیه به راه انداخته که قربانیان بسیاری گرفته است. این جنایات جدای از چندین بمب‌گذاری دیگر هستند که توسط گروهی وابسته به شبه‌نظامیان پ.ک.ک در جنوب شرقی کشور انجام گرفتند. استانبول و آنکارا هر دو تا کنون چندین بار هدف قرار گرفته‌اند. تناوب و آمار کشته‌شدگان حملات به سرعت در حال افزایش هستند. احساس خطر فزاینده و بی‌ثباتی در چندین جبهه تاثیر ویران‌گری بر صنعت پررونق گردشگری در این کشور گذاشته و ممکن است آسیب بیشتری به اقتصاد لرزان آن وارد کند.

اما سقوط آزاد ترکیه اینجا خاتمه پیدا نمی‌کند. اردوغان به تازگی قانونی را خودسرانه تصویب کرد که مصونیت قضایی اعضای پارلمان را لغو می‌کند. هدف اصلی این قانون، محاکمه اعضای کرد "حزب دموکرات خلق" (HDP) به بهانه‌ی ارتباط با پ.ک.ک بود. آنان به جمع در حال افزایشی که شامل روزنامه‌نگاران، اساتید دانشگاه، و فعالان جامعه مدنی می‌شود افزوده شده‌اند که به دلیل زیر سوال بردن سیاست‌های ترکیه در قبال کردها و جنگ سوریه به حمایت از تروریسم متهم گردیده‌اند. داستان، بیش از آنچه فکر می‌کنید به داستان‌های جورج اورول شباهت دارد: حدود ۲۰۰۰ نفر تا کنون به جرم توهین به اردوغان مورد پیگرد قضایی قرار گرفته‌اند. کمی صبر کنید تا این موضوع خوب برای تان جا بیافتد.

حال ماجرای را که در جریان سفر ماه مارس اردوغان به واشنگتن اتفاق افتاد به خاطر بیاورید. زمانی که قلدراه‌های تیم امنیتی وی به افرادی که در حال تظاهرات صلح‌آمیز در خیابان‌های واشنگتن علیه سخنان او بودند حمله کردند. همین قلدراها همچنین تلاش کردند تا روزنامه‌نگاران را که معروف به انتقاد از اردوغان هستند از جمع حاضران در جلسه سخنان او اخراج کنند. با کمی فکر کردن متوجه می‌شوید که این امر واقعا باورنکردنی است: گستاخی یک رهبر خارجی که بدون لحظه‌ای درنگ تلاش می‌کند تا مرزهای استبداد در حال رشد خود را تا قلب بزرگ‌ترین دموکراسی و مدافع آزادی بیان در جهان گسترش دهد. به نظر شما این موضوع نشانه‌ی نگران‌کننده‌ای نیست؟

بعد از آن، او منافع ایالات متحده را تهدید کرده است: سابقه‌ی نه چندان درخشان ترکیه در رابطه با "داعش" با حمایت فعالانه‌تر این کشور از جهادیون سنی در حال جنگ در سوریه مانند شاخه محلی القاعده، و جبهه‌النصره ترکیب شده است. هم‌زمان گروهی از ماموران گروه تروریستی حماس در استانبول از امنیت کامل برخوردار شده‌اند. و اردوغان، بی‌پروا برای باج‌گیری از اتحادیه اروپا تهدید کرده است که مسیر جریان آوارگان پناهنده را به خارج از ترکیه تغییر خواهد داد و درخواست امتیازات متعددی کرده که از کمک‌های مالی عظیم تا مسافرت بدون ویزا برای

ترک‌ها را در بر می‌گیرد. اردوغان در اواخر سال ۲۰۱۵ به مقامات اتحادیه اروپا هشدار داد که «ما می‌توانیم درهای یونان و بلغارستان را هر زمان که بخواهیم باز کنیم و پناهندگان را با اتوبوس به آن کشورها بفرستیم... {ما} می‌توانیم {به اروپایی‌ها} بگوییم: ببخشید، ما درها را باز و با مهاجران خداحافظی خواهیم کرد.» در جلسه‌ای پشت درهای بسته، پادشاه اردن، شاه عبدالله دوم به سیاستگذاران ایالات متحده گفت که اردوغان «راه حل مشکلات منطقه را در یک اسلام تندرو می‌بیند» و «این واقعیت که تروریست‌ها به اروپا می‌روند بخشی از سیاست ترکیه است».

مقامات ایالات متحده نیز در حال بیدار و آگاه شدن از فاجعه‌ای هستند که ترکیه‌ی اردوغان نام دارد. تابستان گذشته، یک سال پس از اعلام خلافت «داعش» در عراق و سوریه، اواما در یک کنفرانس خبری اعلام کرد که هنوز هزاران مبارز خارجی از طریق ترکیه در حال ورود به منطقه هستند. او ضمن اذعان به این امر که نمی‌توان جلوی همه‌ی این جهاددوستان و مبارز نمایان را گرفت، گفت: «بسیاری از این‌ها قابل جلوگیری هستند اگر که ما همکاری بهتر، هماهنگی بهتر، و اطلاعات بهتری داشته باشیم و آنچه را که در مرز میان ترکیه و سوریه اتفاق می‌افتد، موثرتر زیر نظر بگیریم.» اینکه چرا ترکیه که بیش از شش دهه متحد ناتو است هنوز چنین حمایت‌های اساسی را از این مبارزه به رهبری ایالات متحده دریغ می‌کند سوالی است که کسی برای آن جوابی نمی‌دهد. به جای آن، اواما تنها به ذکر این موضوع اکتفا کرد که: «ما به دنبال همکاری عمیق‌تر با مقامات ترکیه در این حوزه بوده‌ایم و آنان درک می‌کنند که این (داعش و جنگ داخلی سوریه) یک مشکل است اما حجم آن هنوز به اندازه‌ای که آنان برای واکنش نشان دادن نیاز دارند نرسیده است. و این موضوعی است که به نظرم باید وقت زیادی برایش صرف کنیم».

ارزیابی اواما از اردوغان در مصاحبه عمیق دو ماه پیش او در نشریه آتلانتیک بسیار صریح‌تر بود. مصاحبه‌کننده، جفری گلدبرگ، نوشت: «اواما اعتراف می‌کند که در ابتدا به اشتباه، اردوغان را یک رهبر مسلمان میانه‌رو می‌دانست

که می‌تواند پل ارتباطی میان غرب و شرق باشد. اما اواما اکنون او را یک رهبر شکست‌خورده و اقتدارگرا می‌داند که حاضر نیست با ارتش بزرگ خود در سوریه ثبات برقرار کند».

البته رییس جمهور حق دارد اینگونه صریح و تند صحبت کند. اردوغان یک رهبر شکست‌خورده است. اما او همچنین یک خطر در حال افزایش برای منافع ایالات متحده است. سیاست‌های او قطعاً منافع و ثبات ترکیه را به عنوان یکی از اعضای مهم ناتو به خطر انداخته است. اما او همچنین در حال شعله‌ور کردن آتش بنیادگرایی رادیکال و تروریسم در خارج از مرزهای ترکیه است.

در فعالیت‌های شیرانه ترکیه در وقایع سوریه و خاورمیانه شکی وجود ندارد، اما این کشور به تازگی در اروپا نیز به طرز فزاینده‌ای مشغول فعالیت شده است. کشوری که قرار است یک سنگر امنیتی محکم و قابل اطمینان در جبهه‌ی جنوبی ناتو باشد به سرعت در حال تبدیل شدن به خطری بزرگ برای ارزش‌های دموکراتیک این اتحاد و مهم‌تر از آن، منافع کشورهای عضو ناتو است.

طبق معمول، هر کاری که برای حل این معضل می‌توان انجام داد بسیار چالش‌برانگیز و دشوار خواهد بود. با توجه به تسلط کامل اردوغان بر سیاست ترکیه، او در اینجا مشکل اصلی قلمداد می‌شود. اگر او از صحنه سیاست خارج شود یا ناگهان رفتاری منطقی‌تر بروز دهد، بسیاری از امور بهبود پیدا خواهد کرد.

اما هیچ کدام از این سناریوها محتمل به نظر نمی‌رسند. سال‌ها مردم انتظار داشتند که برخی از رهبران مسوولیت‌پذیرتر «آک پارتی» بالاخره تحمل‌شان تمام شود و از حزب جدا شوند و در برابر اقتدارگرایی اردوغان که سریعاً در حال پیشروی است یک اپوزیسیون راست میانه تشکیل دهند. اما این چهره‌های مستقل، از رییس جمهور سابق عبدالله گل تا معاون سابق نخست وزیر بلنت آرینک تا خود داود اوغلو، یک‌به‌یک توسط اردوغان تحقیر و به گوشه‌ای انداخته شدند، اما از رودررو شدن با او و نجات ترکیه از دست تندروی‌های فراینده‌اش خودداری کردند.

چند احتمال دیگر نیز وجود دارد که اگرچه از بخت بسیار پایینی برخوردار هستند، اما در صورت وقوع ممکن است بتوانند چوب لای چرخ اردوغان بگذارند. به راه افتادن یک تظاهرات گسترده دیگر -مانند آنچه در سال ۲۰۱۳ دولت اردوغان را تکان داد- که در آن میلیون‌ها نفر از شهروندان برای مدت طولانی به صورت صلح آمیزی در اعتراض به خیابان‌ها بیایند، بر روی کاغذ می‌تواند او را از شتابی که برای دستیابی به ریاست جمهوری دائمی دارد حداقل برای مدتی باز دارد.

نوعی از مداخله نظامی را نیز نمی‌توان کاملاً مردود شمرد. به ویژه اگر با نارضایتی و مخالفت عمومی با استبداد در حال گسترش اردوغان و بی‌توجهی او به قانون اساسی ترکیه همراه باشد. اگرچه پرونده‌سازی‌های قضایی اردوغان در اوایل دوران حکومتش علیه مقامات نظامی توانست به خوبی ارتش را از هرگونه تلاش برای ایفای نقش در سیاست کشور بی‌میل و ناتوان کند، اما برخی تحلیل‌گران به تازگی درباره این ارزیابی ابزار تردید کرده‌اند. آنان معتقدند که اردوغان در ابتدای سال ۲۰۱۴ و به ویژه از زمان از سر گرفتن جنگ تمام‌عیار با پ.ک.ک، به طور فزاینده‌ای بر اتحاد تاکتیکی خود با ارتش تکیه کرده است تا برخی دشمنان مشترک‌شان را از سر راه بردارد. در نتیجه به صورت اجتناب‌ناپذیری، قدرت ارتش، جایگاه، و شاید جاه‌طلبی‌های آن را حیاتی دوباره بخشیده است. بر اساس این نظریه، اگر وضعیت ترکیه کماکان رو به زوال باشد -به عنوان مثال افزایش تروریسم، نزاع سیاسی، و وخامت روابط با شرکای سنتی غربی- بعید نیست که ارتش برای «نجات» ترکیه از جاده‌ی دیکتاتوری اسلامگرایانه و وازدگی حکومت، تصمیم به مقابله با اردوغان بگیرد.

یک امکان دیگر که بسیار دور از ذهن می‌رسد، مطرح شدن دوباره‌ی رسوایی فساد بزرگی است که در دسامبر ۲۰۱۳، «آک پارتی» و خود اردوغان را متهم می‌کرد. اردوغان توانست پرونده‌هایی را که علیه او، خانواده‌اش، و برخی از نزدیکانش در «آک پارتی» درست شده بود در سال ۲۰۱۴ با روش‌هایی ناپدید کند که تقریباً به انهدام کل سیستم قضایی

ترکیه منجر شد؛ یک جرم واقعی علیه حکومت قانون. هزاران دادستان، قاضی، و نیروهای پلیسی که در آشکار شدن این رسوایی نقش داشتند به صورت دسته‌جمعی تصفیه و با وفاداران «آک پارتی» جایگزین شدند. خداحافظ رسوایی فساد، سلام بر دیکتاتوری ریاست جمهوری. اما شاید، و تنها شاید، این پایان ماجرا نباشد. رضا ضراب، تاجر ترک-ایرانی که در مرکز این رسوایی فساد قرار داشت، سه ماه پیش هنگام ورود به خاک ایالات متحده در سفری خانوادگی به دیزنی‌لند در فلوریدا بازداشت شد. دادستان حوزه جنوبی نیویورک، پریت بهارارا، می‌خواهد ضراب را به خاطر نقش مهمش در توطئه‌ای بزرگ برای دور زدن تحریم‌های ایران محاکمه کند. توطئه‌ای که در آن ترکیه و مقامات ترک به لطف میلیون‌ها دلار رشوه‌ای که ضراب به آن‌ها پرداخته بود نقشی حیاتی ایفا کردند.

به نظر می‌رسد که «بهارارا» این پرونده را به موضوعات مربوط به دور زدن تحریم ایران محدود خواهد کرد. اما اگر او تصمیم بگیرد که شرکای ترک ضراب را نیز در این پرونده داخل کند چطور؟ جالب این است که در جلسه تفهیم اتهام، توضیحات «بهارارا» شامل جزئیاتی دقیق از تحقیقات بسته‌شده‌ی مربوط به رسوایی فساد در ترکیه بود.

در این گزارش پرداخت‌های ضراب به وزرای دولت اردوغان، و همچنین به موسسه خیریه‌ای که همسر اردوغان ریاست آن را بر عهده دارد ذکر شده بود. این غیر ممکن به نظر نمی‌رسد که ضراب برای نجات خود داوطلبانه به افشاگری بپردازد که تا چه اندازه مقامات بلندپایه دولت ترکیه حاضر به مشارکت در اعمال مجرمانه‌ی او برای زیر پا گذاشتن سیاست ایالات متحده در قبال ایران بوده‌اند.

هیچ‌کس نمی‌داند که چنین افشاگری بزرگی در یک دادگاه امریکایی تا چه اندازه بر سرنوشت سیاسی اردوغان در ترکیه تاثیر خواهد گذاشت. این واقعیت که به فاصله‌ی چند روز پس از بازداشت ضراب، تویتر بهارارا سر به فلک گذاشت و از چند هزار نفر به بیش از ۲۰۰,۰۰۰ نفر رسید ممکن است به این معنی باشد که بسیاری از شهروندان ترکیه معتقدند که این تاثیر می‌تواند قابل توجه باشد.

مارس در نشست اتمی واشنگتن شرکت کرد، اصرار او برای یک ملاقات رسمی در کاخ سفید با اوباما پذیرفته نشد؛ تحقیقی که در داخل ترکیه واکنش بسیاری به همراه داشت. ماه گذشته، وزارت امور خارجه امریکا ابراز نگرانی کرد که تلاش اردوغان برای لغو مصونیت قضایی نمایندگان مجلس، خطری برای آزادی بیان در ترکیه محسوب می‌شود. اما شاید بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مورد، اصرار دولت امریکا در بی‌توجهی به اعتراضات اردوغان نسبت به گسترش همکاری نظامی با یگان‌های دفاعی کرد در سوریه باشد.

یک حرکت بسیار بزرگ‌تر هم وجود دارد که ایالات متحده باید به طور جدی در نظر بگیرد: پیدا کردن یک جایگزین مناسب برای "اینجرلیک"، پایگاه هوایی ترکیه که برای عملیات نظامی ایالات متحده و ناتو در عراق و سوریه در حال حاضر و سال‌های گذشته اهمیت زیادی داشته است. اتکای امریکا بر "اینجرلیک" بدون شک تردید این کشور برای موضع‌گیری جدی در برابر سیاست‌های مخرب اردوغان را افزایش داده است و این برای او یک ابزار فشار محسوب می‌شود. البته اردوغان علی‌رغم درخواست‌های مکرر ایالات متحده، تقریباً یک سال پس از آغاز جنگ با "داعش" بود که به هواپیماهای امریکایی اجازه پرواز از اینجرلیک را داد، و آن هم تنها هم‌زمان با تصمیم جنجالی او برای آغاز مجدد جنگ ترکیه با پ.ک.ک. بود. و با وجود اینکه دولت اوباما به درخواست‌های اردوغان برای قطع رابطه با "یگان‌های مدافع" کرد توجه نکرده است، نگرانی از عدم دسترسی ایالات متحده به پایگاه اینجرلیک قطعاً میزان همکاری امریکا با کردهای سوریه را محدود کرده که این امر منجر به کاهش سرعت و تاثیر کارزار علیه "داعش" شده است. مصمم شدن ایالات متحده در پیدا کردن یک پایگاه جایگزین برای اینجرلیک می‌تواند گلوله‌ای در پاسخ به تیر و کمان اردوغان باشد، هشدار شفاف به این معنی که واشنگتن اجازه نخواهد داد که منافعش توسط سیاست‌های خطرناک او گروگان گرفته شود و حاضر است به نفع شرکایی قابل اطمینان‌تر و بانگیزه‌تر شرط‌بندی کند. کردستان عراق، امارات متحده عربی، و اردن در صدر این لیست قرار دارند.

فارغ از موضوع ضراب، ایالات متحده باید چه سیاستی در قبال اردوغان در پیش بگیرد؟ این یک واقعیت است که اردوغان در سوءاستفاده از انتقادات اروپا و امریکا به نفع خود مهارت بسیاری دارد و به خوبی از آن‌ها برای بالا بردن احساسات ضد غربی استفاده می‌کند و این امر به روشی ثابت در کتاب استراتژی او برای بقا تبدیل شده است. با این وجود، اردوغان می‌داند که تداوم این دیدگاه که او در حال تخریب روابط ترکیه با بزرگ‌ترین متحدانش است می‌تواند در داخل کشور برایش خطرناک باشد؛ به ویژه با توجه به این حقیقت که سیاست‌های او موجب ایجاد تنش شدیدی در روابط ترکیه و همسایگانش، بسیاری از کشورهای اروپایی، و خصوصاً روسیه شده است، که آخرین مورد به لطف سرنگون کردن هواپیمای روسیه در سوریه در نوامبر گذشته صورت گرفت.

بر همین اساس، وقتی تصمیمات اردوغان منافع ایالات متحده را در داخل و اطراف ترکیه تهدید می‌کند، واشنگتن باید تردید در صراحت لهجه را کنار بگذارد. مردم ترکیه نباید از این موضوع بی‌خبر بمانند که آیا ایالات متحده از حمله‌ی اردوغان به دموکراسی، آزادی بیان، و حکومت قانون در ترکیه پشتیبانی می‌کند یا خیر. آنان باید آگاه شوند که ایالات متحده نگران است که در جنگ اردوغان علیه پ.ک.ک. امکان پیروزی نظامی وجود ندارد، و هرچه سریع‌تر با کردها پیمان صلح بسته شود، شانس ترکیه برای جلوگیری از تکه‌پاره شدن بیشتر می‌شود. آنان باید بدانند که ما از رفاقت خطرناک اردوغان با جهادیسلم سنی در سوریه و نقاط دیگر آگاه هستیم و به شدت با آن مخالفیم. و همچنین نباید تردیدی برای آنان باقی بماند که هرگونه تلاشی از سوی اردوغان برای استفاده از پناهندگان فاجعه‌زده به عنوان سلاحی برای بی‌ثبات کردن متحدان اروپایی ما غیرقابل قبول است. اگر انصاف داشته باشیم باید بپذیریم که دولت اوباما اخیراً بیشتر این مسیر را دنبال می‌کند. شاهد این امر، انتقاد رییس‌جمهور از تلاش‌های اردوغان علیه مبارزان خارجی و دیدگاه منفی او نسبت به اردوغان است که در مصاحبه با آتلانتیک آشکار شد. موارد دیگر: زمانی که اردوغان در ماه

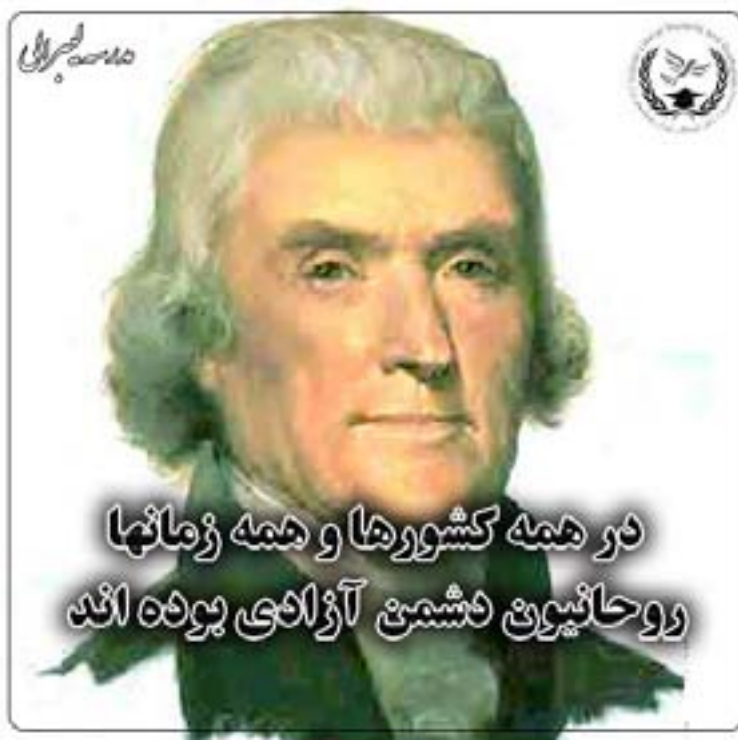
معضل ترکیه‌ی اردوغان سال‌ها در حال شکل‌گیری بوده است. و سال‌ها مقامات ایالات متحده از روبرو شدن با آن پرهیز کرده‌اند. آنان هر بار امیدوار بودند که مشکل به آن اندازه که نگرانش بودند بزرگ نیست، یا شاید خودش به نحوی حل شود و آنان را از گرفتن تصمیماتی دشوار در رابطه با یک متحد تاریخی معاف کند.

متحدی که اتفاقاً در یکی از مهم‌ترین نقاط استراتژیک جهان قرار دارد. اما مشیت الهی به کمک ما نیامده است! بلکه معضل اردوغان

روزبه‌روز بدتر می‌شود، به نقاط دیگر سرایت می‌کند، و برای منافع ایالات متحده خطرات بزرگ و بزرگ‌تری به وجود می‌آورد. دیر یا زود، روز حساب فرا خواهد رسید. ایالات متحده باید از هم‌اکنون آماده شدن را آغاز کند تا آسیب‌های آن روز را کاهش دهد.

* اشاره به پیام معروف آپولو ۱۳ به پایگاه ناسا در هیوستون
* نسخه‌ی انگلیسی این یادداشت روز ۱۵ ژوئن ۲۰۱۶
در وب‌سایت مجله‌ی فارین پالیسی منتشر شده است.

ترجمه: سیاوش صفوی / مرکزین‌المللی مطالعات لیبرالیسم





ریموند تانتر

چه می‌شود اگر به القاعده و داعش نه به عنوان رقبای ایران که شاگردان آن نگاه کنیم؟ شاید در نگاه اول این ایده عجیب به نظر برسد چر که القاعده و داعش هر دو گروه‌های شبه‌نظامی سنی هستند ولی ایران یک حکومت مذهبی شیعه است و آن‌ها حداقل در ظاهر یکدیگر را مرتد می‌دانند. از آنجا که ادعای وجود چنین ارتباط نزدیکی میان این گروه‌ها و ایران کاملاً در تضاد با خرد متعارف است، حتماً باید این ادعا را از طریق جستجو برای نشانه‌های تاثیرگذاری دو جانبه، ارزش‌های مشترک، و اهداف مشترک مورد بررسی و آزمایش قرار دهیم. به عنوان مثال، در ۱۰ ژوئن ۲۰۱۶، طلحه عبدالرزاق، یک محقق "موسسه استراتژی و امنیت" در دانشگاه "اکستر" (انگلستان) ادعا کرد که «دولت اسلامی داعش در صورت موفقیت، چیزی شبیه به جمهوری اسلامی خواهد بود». او به شباهت‌های رفتاری ایران و شاگردان فرضی‌اش اشاره کرد: "هر دو با نام اسلام‌گرایی نظامی در داخل و خارج به اعمال تروریستی وحشتناک و نقض حقوق بشر دست زده‌اند." با این حال، رفتار مشابه برای اثبات روابط فامیلی کافی نیست.

اسناد امریکایی منتشرشده توسط ویکی‌لیکس حاکی از رابطه میان تهران و القاعده در عراق بود که پیش از به وجود آمدن داعش در این کشور حضور داشت. پیامی با تاریخ ۱۷ نوامبر ۲۰۰۶ و با عنوان «گزارش جنگ عراق: القاعده و

تاکتیک‌های جدید بمب‌گذاری انتحاری» که روز ۲۲ اکتبر ۲۰۱۰ در "گاردین" منتشر شد، شواهدی ارائه کرده بود که نشان می‌داد تهران به شورشیان القاعده در عراق آموزش‌هایی داده تا از نوعی جلیقه‌های انتحاری که توانایی نصب دوربین فیلمبرداری دارد استفاده کنند. در ۹ مارس ۲۰۱۶، یک دادگاه منطقه‌ای در حوزه جنوب نیویورک در منهن حکم داد که تهران به خاطر نقش احتمالی‌اش در کمک به هواپیماربایان القاعده باید به قربانیان یازده سپتامبر غرامت پرداخت کند.

ریشه این ارتباطات احتمالی به سال ۱۹۷۹ باز می‌گردد؛ زمانی که انقلاب ایران به نمادی برای قدرت بالقوه اسلام سیاسی تبدیل شد. "اندرو پیک"، متخصص تروریسم در خاورمیانه در مقاله خود در مجله "فارین افرز" می‌نویسد: «خطر اسلام‌گرایی خشونت‌آمیز سنی تا سال ۱۹۷۹ وجود خارجی نداشت.» به صورت کاملاً "غیراتفاقی" در همان سال افراطیون سنی کنترل مسجد "اعظم" مکه را در دست گرفتند. اگرچه آن‌ها واقعا با یکدیگر تفاوت‌های مذهبی جدی دارند، اما شبه‌نظامیان شیعه و سنی برای اولین بار در آن سال بر روی صحنه جهان مدرن رفتند و اسلام‌گرایی خشونت‌آمیز به یک موضوع جدید و دائمی در جهان تبدیل شد.

با گسترش افراطی‌گرایی در زمینی که با خون افراطیون در دوره پس از جنگ خلیج [فارس] آبیاری شده بود، دیدگاه اسلام‌گرایی با خاکی بارور و آماده روبرو شد. بعدتر، تلاش‌های ایران برای صدور انقلاب به عراق و سوریه، اکسیژن کافی را برای ظهور داعش، جانشین وحشتناک القاعده، فراهم کرد. رژیم ایران برای تقویت بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه در دمشق، و برای کنترل عراق از طریق حمایت از کشتارهای فرقه‌ای توسط شبه‌نظامیان در مکان‌هایی مانند فلوجه، به طور غیرمستقیم از داعش استفاده کرده است. خرد متعارف این است که القاعده و داعش قطعاً دشمنان خونی ایران هستند. اما خرد متعارف این امکان عمیق‌تر را در نظر نمی‌گیرد که این دشمنان آشکار یکدیگر، از یک دیدگاه مشترک آخرالزمانی از اسلام الهام می‌گیرند و به آن وابستگی متقابلی دارند.

آنان همانطور که گاه با یکدیگر دشمنی می‌کنند، به همدیگر وابستگی متقابلی دارند و همگی دشمنان قسم‌خورده ارزش‌های سکولار و غربی هستند.

ایالات متحده نیاز دارد که القاعده و داعش را نابود کند، اما باید این کار را به نحوی انجام دهد که قدرت جمهوری اسلامی ایران بیشتر نشود و بذر نسل بعدی این خانواده زهرآلود را نپاشد. به همین دلیل سیاست عملگرایانه رییس جمهور اوباما در تن دادن به حمایت‌های ایران از گروه‌های شیعه و نقش سپاه پاسداران در عراق از اشتباه‌ترین کارهای ممکن است.

استدلال مخالف این خواهد بود که برای اخراج ایران از عراق ممکن است به نیروهای زمینی ایالات متحده نیاز باشد که این موضوع در حال حاضر از حمایت بسیار پائینی برخوردار است و رابطه با سایر قدرت‌های جهانی را نیز به خطر خواهد انداخت.

در ادامه گزینه‌هایی به غیر از اعزام یک نیروی عظیم زمینی برشمرده می‌شود.

شاگردان اسلامگرا

به نظر "نواف عبید" استاد مهمان دانشکده کندی دانشگاه هاروارد، رژیم ایران به دنبال بر هم زدن توازن قدرتی است که حدود ۱۴۰۰ سال دوام داشته است. علاوه بر مسیحیان و سنی‌های سوریه، سنی‌های عربستان سعودی و سایر کشورهای خلیج فارس نیز جزو اهداف حملات تهران به شمار می‌آیند. سپاه پاسداران در عراق، نیروی ویژه سپاه قدس، و گروه‌های شبه‌نظامی وابسته به تهران مانند حزب‌الله در لبنان و سوریه، انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ را به خارج از مرزهای ایران صادر کرده‌اند. در نتیجه عجیب نیست که ریاض نگاه مثبت و دوستانه‌ای به تهران ندارد. همین موضوع اخیراً درباره لبنانی‌ها با حزب‌الله نیز صدق می‌کند. "دولت اسلامی" (داعش) ناگهان از قعر جهنم سر بر نیاورد. علت اوج‌گیری داعش، قتل‌عام غیرنظامیان توسط اسد بود. و طبق گفته‌ی ژنرال "جک کین"، رییس "موسسه مطالعات جنگ"، بزرگ‌ترین حامی مالی اسد، رژیم تهران

است. ایران از ظهور داعش برای تحکیم قدرت خود در سوریه، و قرار دادن شیعیان عراق و بشار اسد در مقابل یک نیروی مسلح و قدرتمند سنی استفاده می‌کند.

در ماه می، مدارک لو-رفته نشان داد که تبانی اسد و داعش به پیش از آغاز جنگ داخلی سوریه باز می‌گردد. رژیم اسد و حکومت ایران ابتدا مقدمات ظهور القاعده و سپس "دولت اسلامی" را در سوریه فراهم کردند. پس از اینکه بلوغ و رشد "داعش" کامل شد، ایران و سوریه در مذاکرات وین آمادگی خود را برای همکاری با ایالات متحده اعلام کردند. اما در میدان نبرد، هواپیماهای روسی و سوری کماکان به حمایت هوایی از نیروهای داعش تا اندازه‌ای که قابل انکار باشد ادامه می‌دادند، و داعش نیز با کمک آنان در مناطق تحت کنترل شورشیان پیش می‌رفت. هم‌زمان، داعش و نیروهای هوادار اسد به طور کلی از حمله به یکدیگر خودداری کردند.

در جولای ۲۰۱۵، درست قبل از اینکه توافق هسته‌ای با ایران توسط ایالات متحده تصویب شود، روزنامه پان‌عرب "الحیات" گزارش داد که جان کری وزیر امور خارجه امریکا در سفری به روسیه پیشنهاد ایجاد یک «گروه تماس» متشکل از بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را مطرح کرده است. کری از دوحه، استانبول، مسکو، ریاض، تهران، و واشنگتن نام برده بود. "تونی بادران"، محقق "بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها" در ماه اکتبر اظهار کرد که واشنگتن با به رسمیت شناختن ایران به عنوان «ذی‌نفع» اصلی در سوریه، در واقع دارایی‌های محلی ایران و قدرت‌نمایی‌هایش را مشروع دانسته است. مشروع دانستن منافع تهران، به طور ضمنی حمایت ایران از حزب‌الله و تمایل این کشور به حفظ پل ارتباطی خود با پایگاه حزب‌الله در لبنان را نیز به رسمیت می‌شناسد؛ آن هم در حالی که از سال ۱۹۹۷ تا کنون، وزارت خارجه امریکا حزب‌الله را در فهرست سازمان‌های تروریستی قرار داده است. با این وجود وزارت خارجه از پیشنهاد قرار گرفتن ایران در "گروه تماس" حمایت کرده است. "جاناتان شنزر"، تحلیلگر سابق امور مالی تروریسم در وزارت خزانه‌داری امریکا و معاون تحقیقات کنونی "بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها" (FDD) به نقل از آدام

زوبین، معاون وزارت خزانه‌داری در امور تروریسم و اطلاعات مالی می‌نویسد: «پس از سال‌ها تحریم‌های هدفمند، امروز، حزب‌الله در بدترین شرایط مالی خود در دهه‌های اخیر قرار دارد... من می‌توانم به شما تضمین بدهم که ما با همکاران بین‌المللی خود به سختی در حال تلاش برای ورشکست کردن آنان هستیم.»

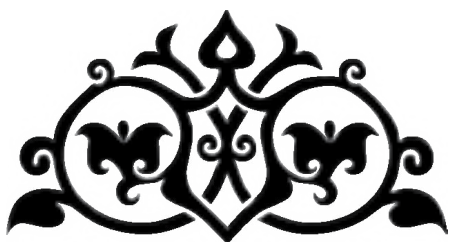
اما حزب‌الله یک شعبه‌ی مطیع است که ایران مالکیت کامل آن را در اختیار دارد. تهران پس از توافق هسته‌ای تابستان گذشته، با مذاکره توانست مبلغ ۱۰۰ میلیارد دلار دریافت کند. «شنزر» معتقد است با قرار گرفتن چنین پولی در دسترس حزب‌الله، هیچ‌کس نمی‌تواند به این زودی‌ها آنان را «ورشکست» کند.

این تفکر متعارف که «ایران دشمن القاعده و داعش است زیرا در مقطعی با یکدیگر جنگیده‌اند» تا اندازه‌ای درست است. اما این تفسیر، حوزه‌های همکاری آنان با یکدیگر را مخفی می‌کند. این سه، در واقع «دوستان» [دوست+دشمن: Frenemies] هستند؛ بازیگرانی که ادعای دشمنی با یکدیگر را دارند، اما همان‌طور که نشان داده شد در خفا با هم به تعاملات دوستانه‌ی مداوم مشغولند.

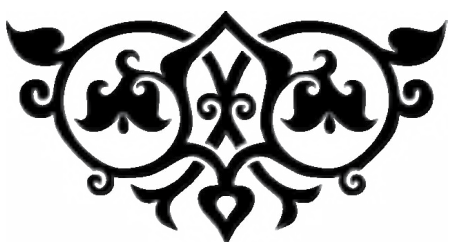
استدلال مخالف همچنین بر این فرض است که اگر رییس‌جمهور جدید ایالات متحده بخواهد ایران را از عراق اخراج کند، ممکن است مجبور به فرستادن نیروهای مسلح زمینی به عراق و سوریه شود.

«جیمز جفری» سفیر سابق ایالات متحده در عراق راه‌دیگری را پیشنهاد می‌کند: با بازسازی روابط سیا و روسای قبایل سنی در استان «انبار»، تهران را به عقب برانید و هم‌زمان القاعده و داعش را نابود کنید. به علاوه، یک استراتژی سیاسی-نظامی جدید باید بر شبه‌نظامیان تحت حمایت ایران در عراق تمرکز کند تا آنان را تحت کنترل داشته باشد. این کار چگونه امکان‌پذیر است؟

با ایجاد ائتلافی میان کشورهای سنی خلیج فارس، اردن، ترکیه، و پیشمرگه‌های کرد در شمال عراق. چنین ائتلافی به علاوه‌ی مخالفان ایرانی حکومت، موجب بالا رفتن هزینه‌های تهران، گروه‌هایش در منطقه، و شبه‌نظامیان شیعه برای همکاری با سازمان‌های اسلامگرا برای بی‌ثبات کردن عراق و سوریه خواهد شد. و این موضوع، شفافیت استراتژیک را برای یک حقیقت مهم اما نادیده گرفته شده ایجاد می‌کند: دشمنان شبه‌نظامی امریکا اسلامگرایان مختلف شیعه و سنی هستند که به صورت القاعده، داعش، و جمهوری اسلامی به تجسم درآمده‌اند.



با بازسازی روابط سیا و روسای قبایل سنی در استان «انبار»، تهران را به عقب برانید و هم‌زمان القاعده و داعش را نابود کنید



* «ریموند تانتر» عضو سابق شورای امنیت ملی امریکا و نماینده وزارت دفاع این کشور در گفتگوهای کنترل تسلیحات در دولت‌های ریگان و بوش پدر است. این یادداشت روز ۶ جولای ۲۰۱۶ در وب‌سایت مجله «فارین پالیسی» منتشر شده است.

ترجمه: سیاوش صفوی / مرکز بین‌المللی مطالعات لیبرالیسم

